

من فاضل را دو مرتبه گوهر شاد در حیس افکنده و گمان می‌رود کتاب خود را در
 سنه ۸۴۹ تقدیم شاهرخ کرده باشد .

کمال‌الدین در سنه ۸۱۶ در هرات متولد شد ولی چون پدرش
 جلال‌الدین اسحق اهل سمرقند بوده او را عبدالرزاق
 سمرقندی گویند . عبدالرزاق از طرف شاهرخ بر سالت مرد
 ادشاه هند و بیخاکره رت و همچنین مگدالان مسافرت نمود . پس از شاهرخ در
 خدمت سایر ملوک و امراء تیموری درآمد و آخرین آنها ابوسعید است سپس گوشه
 گیری اختیار کرد و در حاکمان شاهرخ در هرات منروی گشت تا در سنه ۸۸۷ رحلت
 نمود تألیف معروف عبدالرزاق موسوم به «مطلع السعدین» است که شرح وقایع
 در زمان تولد آخرین پادشاه معول ابوسعید نارحلت ابوسعید تیموری است .

کمال‌الدین
عبدالرزاق

معین‌الدین محمد اسعاری مؤلف روضة الجنات فی تاریخ
 هدینة الہرات است که برای سلطان حسین بایقرا برشته
 تحریر در آورده . موضوع این تألیف بمس اوضاع شهر هرات
 است چه از نظر جغرافیائی و اوضاع شهر و اطراف آن و چه از حیث وقایع تاریخی
 از زمان اسلام تا سنه ۸۷۵ که سالی اتمام کتاب است .

معین‌الدین
محمد اسعاری

این مورخ نامی معروف به میرخوانی است ، پدرش اریحارا
 سلج مهاجرت نمود و در آنجا بمرد میرخواند اکثر عمر
 را در هرات گذراند و میرعلی شیروانی او را بحس توجه
 خود در آورد و در سنه ۹۰۳ در همان شهر وفات کرد

محمد بن
خاوندشاه

تألیف «میرخواند» معروف به روضة الصفا است در شش جلد از زمان
 قدیم تا دوره حاکمان تیمور پس از دیگری جلد هفتم را در سنه ۸۸۷ تحریر در آورد
 و وقایع سلطنت سلطان حسین را که در سنه ۹۱۲ رحلت نموده در آن شرح داده است
 امیر دولت‌شاه سر علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی
 مؤلف تذکره نعیمی و مسجوری است که در آن شرح حال
 سیاهی از معرا را داده و بعضی از اشعار آنها را ذکر کرده

دولت‌شاه
سمرقندی

است. بموجب گفته میرعلی شیرنوائی که معاصر او بوده دولتنامه در ۸۹۶ رحلت کرده ولی بعضی سنه ۹۰۰ هجری نوشته‌اند .

حسین واعظ کاشفی مؤلف ابواب سهیلی و روضة الشهداء
و تفسیر قرآن بفارسی موسوم به مواهب علیه است. کاشفی
تفسیر مربود را از برای امیرعلیشیر برشته تحریر در آورد
و در ابتدا قصد آن داشت که تفسیر بزرگی در چهار جلد بنام «جواهر التفسیر
لنصف الامیر» بنماید ولی پس از نگارش يك جلد آن از آن مقصود صرف نظر
کرده «مواهب» را که تفسیر مختصری است پنگاشت و آنرا در سنه ۸۹۹
باتمام رسانید .

حسین
واعظ کاشفی

کاشفی صاحب کتاب معروف دیگری موسوم به اخلاق محسنی است که در
سنه ۹۰۰ تألیف نموده و سلطان حسین بایقرا تقدیم کرده است.

این دانشمند فیلسوف مشرب در سنه ۸۳۰ در قسریه دران
برديك کارزون بدنيا آمده و در فارس منصب قضاوت داشته.
ضمناً مدرس در دارالایتم شیراز بوده است کتاب معروف
اخلاق جلالی و «لوامعة الاشراف فی مکالم الاخلاق» را بنام «اورون حسن»
آق قویونلو نگاشته است .

جلالی الدین
دوانی

حسین بن حسن مرید خواجه ابوالوفا شیخ معروف صوفیه
بوده و از معوان شاف بتحقیق در اشعار مثنوی جلال الدین
رومی پرداخته و در ابتدا شرح مختصری بر آن نگاشته
موسوم به کنز الحقایق ولی مهمترین تألیفش جواهر الاسرار است در شرح مثنوی
بامقدمه جامع و باضمی در تاریخ مشرب و اصطلاحات صوفیه این عارف فاضل بین
سنوات ۸۳۰ و ۸۴۰ بدست اربکان کشته شد

کمال الدین
حوارنمی

دیگر از آثار شر که مؤلف آنها از طبقه شعراء نامی هستند
و عفریب بآنها اشاره خواهد شد، عبارت از اخلاق اشراق،
ریش نامه ، رساله صد پند ، تعریفات و رساله دلگشا

سایر آثار
نثر فارسی

(عربی و فارسی) تألیف شاعر مشهور عبیدزاد کاتبی، عجائب العماق تألیف سلطان حسین بایقرا در ۹۰۸ هجری و لئعة اللمعات در شرح لمعات عراقی تألیف درانشمند و شاعر معروف عبدالرحمن جامی همچنین لواطیح در عرفان و صحاح در شرح حال اولیاء و شعراء از آثار نفیس جامی است .

فضل الله استرآبادی در زمان تیمور مدعی آورد که بواسطه
 تاویل حروف الفصاحه موسوم بآئین حروفی گردید و تیمور
 را بآئین خود دعوت نمود، ولی نه فقط آن فاتح دعوت او
 را رد کرد بلکه کمر قتل او را پمیان بست. فضل الله نزد میرانشاه بن تیمور پناهنده
 گشت و او ویرا در شیردان بقتل رسانید و از آن جهت پیروان حروفی میرانشاه را
 و عارانشاه و رجال خواندند .

ادبیات حروفیها

پس از قتل فضل الله حلقه او در اطراف متفرق گشته و بنای ترویج آن آئین
 را گذاشتند . یکی از آنها که معروف به «العلی الاعلی» است بنحانقاه درویشان
 بکناشی در آمانولیا رفت و آئین فضل الله را بعنوان اینکه بکناشی است بآنان
 پیاموخت و طولی نکشید که آن درویشان که خود را شیعه مذهب میدانستند حروفی
 مذهب گشتند و از این جهت مذهب حروفی در ترکیه منتشر گشت و موجب حشم
 علماء اسلام گردیدند چندین مرتبه آنها را به قتل رساندند ولی در ایران این مذهب
 پیشرفتی نمود و بروی ازمین رفت

از جمله کتب این طایفه یکی حاویدان کبیر است که شاید آنرا مؤسس آن
 مذهب بگاشته باشد و فهم آن بدون رساله دیگری که معروف به «مفتاح الحیات»
 است هیسر نمیکردد و تألیفات دیگر آنها عمارت است از آدم نامه، عرش نامه، هندویشنامه
 کرسی نامه و غیره و کتبی هم بر زبان ترکی دارند

نظم فارسی - شعراء

ابن یمین امیر محمد بن امیر یمین الدین طغرایی در فریونده متولد گشته و با امراء سرداران مربوط گردید . در فن شعری شاعری مقامی ارجحند دارد از آثار او بنام «مقطعات» در فلسفه و اخلاق و عرفان طبع بلندش بخوبی هویدا است. متأسفانه دیوان این شاعر در زمان حیاتش مفقود شده و در قصیدهٔ ربی تأثر قلبی خود را از این پیش آمد بیان کرده است فوت او در سنهٔ ۸۶۹ رخ داد. این شعر از مقطعات اوست :

مرد باید که هر کجا باشد	عزت خویشتن نگه دارد
خودپسندی و ابله‌ی بکند	هر چه کبر و منی است بگذارد
بظرفی رود که مردم را	سر موئی رحود نیارارد
همه کس را ز خویش به داد	هیچ کس را حقیر بشمارد
سر و زر در طلب نهد آنکه	تا مگر دوستی بدست آرد

خواجوی کرمانی کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود حواحه در سنهٔ ۶۷۹ متولد گردیده و در ابتدا در خدمت یکی از امراء مظفری (شاید سارزالدین محمد باشد) در آمد سپس بندربار شیخ ابواسحق در شیراز رفت و ارقصایدش که در آن مدح امراء مختلف را نموده معلوم میشود این شاعر نامی مدتی از عمر خود را بمسافرت گذرانده است و نمیتوان او را شاعر یک سلسلهٔ مخصوص دانست. گویند حواحه مرید شیخ رکن الدین علاء الدوله عارف مشهور سمانی بوده و در سنهٔ ۷۵۳ وفات نموده است .

غیر از دیوان او که مجموعهٔ قصاید، غزلیات، مقطعات و رباعیات اوست، حواحه دارای حمسه ایست که در سنهٔ ۷۴۴ با تمام رسانیده و عبارت است از نوروز و گل، همای و همایون، گمان نامه و روضه الاسرار و منظومه‌ای در عرفان. در مقام حواحه همان س که شاعر بزرگ حافظ شیرازی طرز سخن خود را با گمتاد او تشبیه کرده و بعضی از غزلیات و ابیاتش را استعمال نموده است این بیت از اوست :

منزل از یار قرین است چه دوزخ چه بهشت

سجده - گربه نیاز است چه مسجد چه کنشت

عبد زاکانی
نظام‌الدین عبدالله اهل زاکان قزوین است. مدتی در شیراز
گنزانده و در حدود سنه ۷۷۲ رحلت کرده است. عبیدیکی

از شعراء خوش قریحه و لطیفه گوی ایران است. در ایام زندگانی مبتلا به قرض و
درماندگی شد و چنانکه خود گوید عمداً دست از سخنهای جدی برداشته تا بنوع
اشراف آنرمان بهزلحرائی پرداخته است. گرچه عبید در فن هزل هم افراط کرده
و هم مهارت بخرج داده معذک در زیر بسیاری از گفته‌های او معانی پکر و لطائف
نغزی است. بعضی از تألیفات این شاعر دانشمند که بلاشک یکی از ادبا و فضایی
بی نظیر عصر خود بوده از این قرار است: **اخلاق الاشراف** (درسنة ۷۴ تألیف شده)
ریش نامه ، **رساله صد پند** (در ۷۵ هجری تألیف شده) **یاترعیات** **رساله دلگشا**
(دارای دو قسمت است عربی و فارسی) **عشاقنامه** ، **فالننامه** ، و غیره اما منظومه
موش و گربه او بهترین شاهد طبع سلیم آن شاعر و نویسنده نامی است .

استاد سخن سلمان ساوجی که او را حافظ شیرازی سرآمد
فضایی زمانه گفته در حدود سنه ۷۰۰ هجری بدنیاً آمده و

در سال ۷۲۸ بنزد حیات گفته است در قصیده سرائی مقامی از چمن داشت و غزلیات
او دلرباست. همچنین دارای مقطعات ، رباعیات و دو منظومه بطور مشهور است
که یکی **فراغنامه** و دیگر **جمشید و خورشید** نام دارد این چند بیت نمونه‌ای از
طبع بلند اوست

باد سوز نسیم گل دعا آورد

گرد مشک ختن از دامن صحرا آورد

شاخ را باغ نقش دم طاوس بگاشت

عنچه را باد شکل سر بیعا آورد

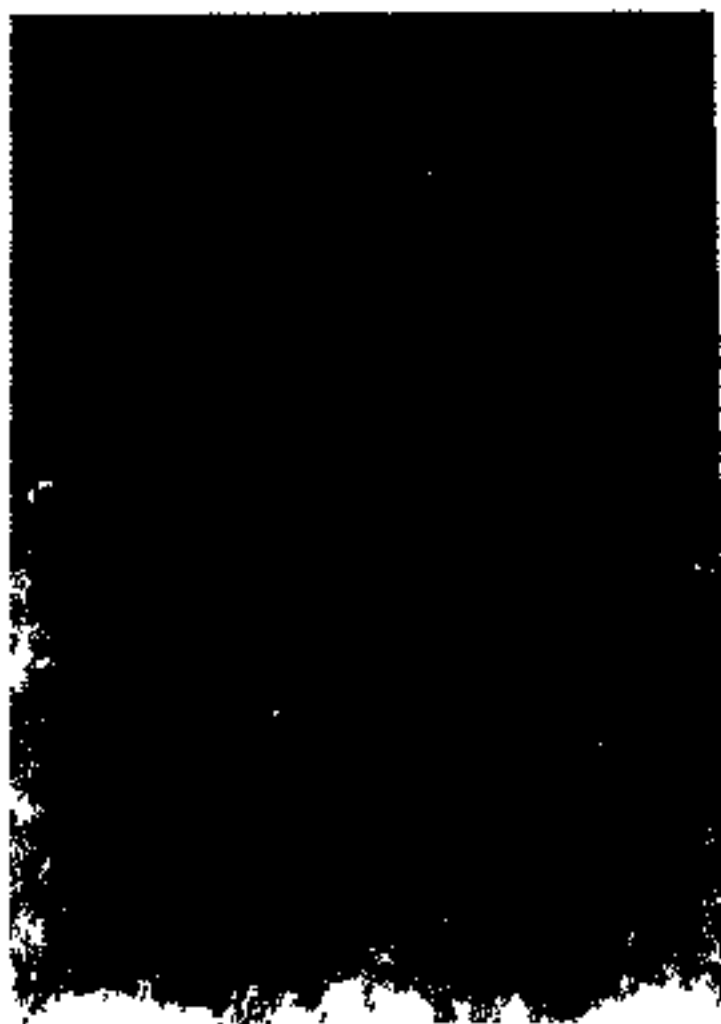
لاله از دامن کوه آتش موسی نمود

شاخ بیرون رگریبان ید بیضا آورد

از پی خسرو گل بلبل شیرین گفتار
نغمه بارید و صوت کیسا آورد
سرو را باد صبا منصب بالا بخشید
لاله را لطف هوا خلعت والا آورد

لسان‌الغیب و ترجمان الاسرار شمس‌الدین محمد حافظ
شیرازی صاحب‌دیوان معروف مستغنی از نعره و توصیف

حافظ شیرازی



است. این عارف بزرگ نه تنها طرف توحه شیخ ابواسحق اینجو و علوک آل مظفر
 گردید بلکه صیت سخنش در اطراف پیچید و محمود شاه دکنی و سلطان غیاث
 الدین بنگالی حضرتش را بهند دعوت نمودند و سلطان احمد اویس جالیری بکرات
 او را بغداد خواند، ولی شاعر سخن سنج ما موفق بسیاحت هند و بغداد نگردید
 و میتوان گفت حافظ اساساً بمسافرت مایل بوده گلگشت مصلی و آب رکن آباد
 و گوشه گیری و سیر معنوی را بر نوح سمرقند ترجیح میداده است چنانکه خود فرموده:
 دیگر منزل جانان سمرقند درویش که سیر معنوی و کنج خابهاست
 و جای دیگر گوید :

نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر سیم باد مصلی و آب رکن آباد
 حافظ از فضلا و عرفاه بزرگ عهد خود بوده عربی را خوب می‌داست و
 کلام الله مجید را از حفظ داشت:

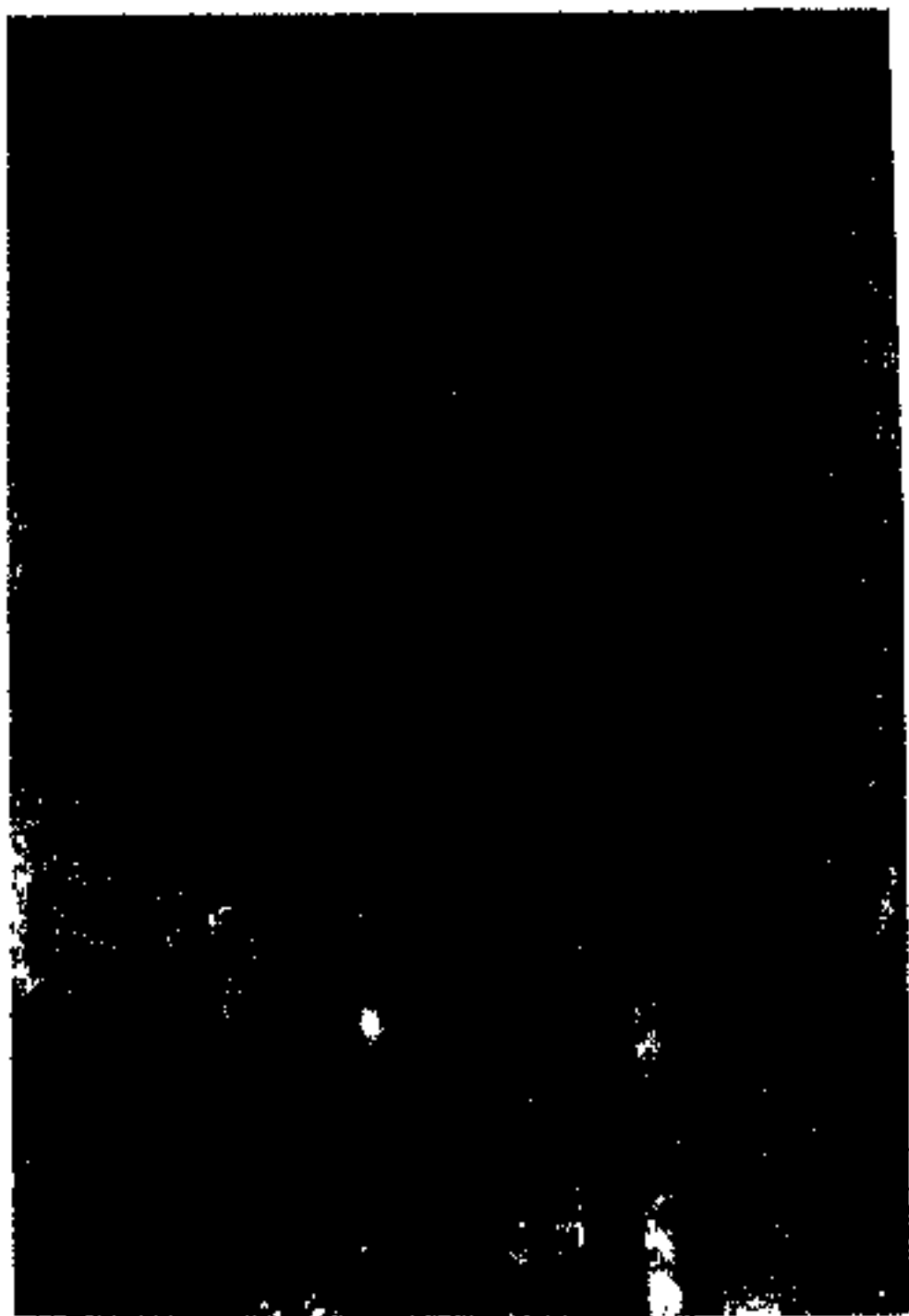
ندیدم حوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری
 اشعار حافظ هم طرب انگیز است و هم مجموعه ایست از لطایف حکماء و
 اسرار عرفانی، از این جهت خاص و عام از گفتارش لذت بردند و رفاه عالی بغداد و
 صوفیان خانقاه از اشعارش کیف حاصل کنند و اهل صوت موجد و طرب آیند راسنی
 کمتر شاعری توانسته است در قالب مجاز آنهمه اسرار حقیقت بیان کند اشعار
 حافظ دارای ریاضی گفتار نظامی، نظم سخن سعدی، خلاصه افکار مولوی، طرز
 دلفریب سلمان ساوحی، روش خاص خواججوی کرمانی است و ما اینهمه یک چیز
 دیگری بر آن افزوده است که حرارط غزل حافظ نام دیگر بر آن نتوان نهاد
 پس نه عجب اگر شهرت کلاش حتی در زمان حیات او تا سمرقند و تبریز و
 بغداد رسید.

شعر حافظ شیراز میکوبند و میرقصند

سینه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

لسان الغیب در سنه ۷۹۱ به گلشن قدس خرامید و تربت شریفش در شیراز

ریازنگاه اهل دل است



مر سر ترب ما چون گذری همت خواه

که زیادتگه رفتان جهان خواهد شد

کمال عجبندی
کمال الدین بن مسعود از عرفا و عالی مقام عهد خود بوده و
دست ارادت بحواجه عبیدالله نامی داده است . در آغاز شباب

از ماوراءالنهر به تبریز آمد و سلطان حسین جلایری برای او خانقاهی در آن شهر
بنا کرد هنگامی که امیر قیچاق تبریز را به گرس ، کمال را بشهر «سرای» که
پایتخت او بود همراه برد و چهار سال در آنجا بماند سپس به تبریز مراجعت کرد
و میرانشاه پسر تیمور او را مغرب داشت تا آنکه در سنه ۸۰۳ رحلت نمود و در
خانه او جریرک حصیر حسن که بر روی آن میجوایید و سنگی که سر بر آن
میگذاشت چیر دیگر میافندند کمال دارای اشعاری است که برای تسلی خاطر خود
میگفته چنانکه گوید .

این تکلفهای من در شعر من کلمیینی یا حمیرای من است

اشعارش در بیان حیاتش طرف بوجه گشت و حتی حافظ شیرازی آنرا
پسندید و اینکه حواجه گفته است .

چون عرلهای خوش و دلکس حافظ شنود

گر کمالیش بود شعر مگوید به حجبند

دلیل بر این است که حافظ اشعار او را می پسندید ولی خود را از او برتر

میدانسته است . این بیت از اوست

دشوار گشتد نقش دو امروی تو بداش

آسان بتواند کشیدن دو کمان را

محمد معربی ترییری از معراه نامی صوفی مشرب است

معربی

اکثر تذکره نویسان مسقط الرأس او را ترییر نوشته اند و

چون با خرقة درویشی بدیار معرب سفر کرد و در آن حدود دست از ادب بیکی از

اهل ارباب داد مجلس خود را معربی نهاد . در تاریخ بولد و وفات او اختلاف است

و میتوان گفت در حدود سنه ۷۵۰ بدینا آمده و در ۸۰۹ در سریر بدرود حیات گفته

علوم و ادبیات حدودهٔ تیموریان ۳۹۳

است ترجیحات و غزلیات مغربی مشهورن بحقایق عرفان است. این چند بیت نمونه‌ای از ذوق او است .

آن کس که نهان بود ز ما آمد و ما شد
و آن کس که ز ما بود و ما ما و ما شد
آن کس که ز فقر و ز غنا هست منز
د کسوت فقر از پی اثبات غنا شد
هر گر که ششیده است از این طرفه که یکت کس

هم خانهٔ خویش آمد و هم خانه خدا شد
فخرالدین احمد حلاج شیرازی معروف به ابواسحق اطعمه
شاعری حوش قریحه و شیرین کلام بوده و اکثر ایام خود
را در شیراز گذرانده و شغلش در ابتدا حلاجی بوده و طرف
بوجه اسکندرین عمر شیخ میرزا بوه تیمور حکمران فارس و اصفهان بوده است
(۸۱۲ - ۸۱۷) چنانکه از *طرائق الحقایق* و *مجمع الفصحا* معلوم می‌شود دست
ازادت به عارف بزرگ عهد خویش شاه عمه الله ولی رده . اشعار ابواسحق لطیفی
است راجع با انواع طعام و اعدیه و یکی از تألیفات او *کنز الاشتها* است که در ریاضه
آن گفته :

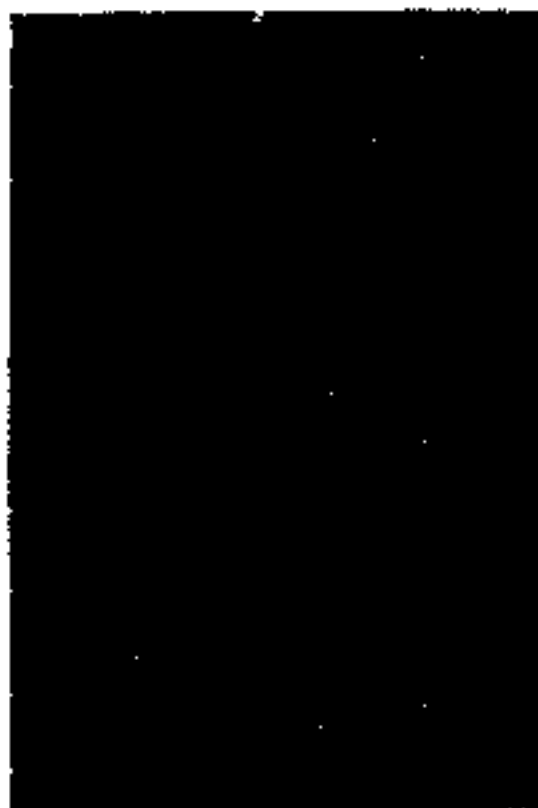
ابواسحق
اطعمه

خوانی کشیدم از سخن قاف نا بهای
همکس که جاست که آید برانرم
همچنین بتقلید اسعاز استادان انبیا زاجع به حورا گهای مختلف گفته‌است
مثلا بتقلید این شعر سعدی که فرماید
بامدادان که بغاوت نکند لیل و بهار
حوش بود دامن صحرا و بهاشای بهار
اطعمه گفته است
بامدادان که بود از شب مستیم خمار
پیش من حر قنح بوزک در سیر میار

عمادالدین در سنه ۷۷۳ وفات کرده و دارای دیوان شعر و
پنج منظومه بطرز مننوی است. در کرمان مقامی ارجمند
و حاشاهی مبیع داشته است. گویند شاه شجاع آل مظفر

عمادالدین
تقیه کرمانی

باو ارادت داشته.

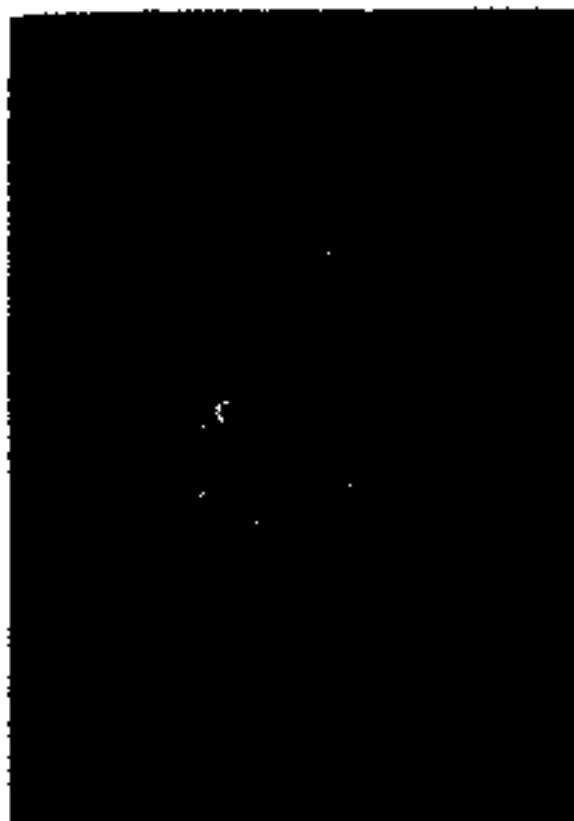


خواجہ حافظ و شیخ ابواسحق

امیر نورالدین نعمت الله نسبت خود را به امام همام محمد
باقر علیه السلام میرساند در سنه ۷۳۰ در حلب متولد گردید
و مدتی در عراق گذرانده درس ۲۴ سالگی در یازت بیت الله
الحرام رفته و هفت سال در آنجا اقامت کرده است. حسب ارادت به شیخ عبدالله
الیاذهی^۱ که یکی از عرفاء بامی عصر خود بود داده است. قسمت دیگر از عمر خود

شاه نعمت الله
ونی

۱- شیخ عبدالله یاهمی در سنه ۷۶۸ وفات کرده است



شاه سبته افه

نموده در سنه ۸۳۴ پس از یکصد سال و کسری بچهار باقی شتافته است شاه
نعمت‌الله مؤسس سلسله مشهور نعمه‌اللبیه است و در عرفان معانی بلد داشته تا هرج
پسر تیمور و احمد شاه بهمن پادشاه دکن و جمعی از امراء و دانشمندان آن عهد
بحضرتش ارادت داشته‌اند

رسالات متعددی در تصوف مرشده تحریر در آورده و دارای دیوان اشعار است
برسبیل کنایات راجع بطهور حضرت مهدی (ع) پیش نبی‌هایی کرده است دیوان
اشعار او مشحون از حقایق عرفانی و اسرار تصوف است این ابیات از طبع بلد
اوست:

عالم از بسط وجود عام اوست هر چه می بینی زجود عام اوست
اوئی او ذاتی و هائی ما عارضی باشد فنا شو زین فنا
هائی عالم بقیاب عالم است بلکه عالم خود حجاب عالم است

علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم الحسینی مشهور بقاسمی

قاسم الانوار

در سنه ۷۵۷ در تبریز دنیا آمده و دست ارادت به شیخ صدر

الدین اردبیلی فرزند شیخ صفی الدین مشهور یکی از اجداد صفویه داده و پس از
رحلت او حلقه ارادت شیخ صدر الدین یعنی مرید شیخ ابوحنالدین گرمانی را در
گوش کرده است مدتی از عمر را در گیلان بگذراند نیمی از آن بخراسان رفت و در هرات
در زمان تیمور و شاه رخ اقامت کرد و چون در آن شهر شخصی موسوم به احمدلر که
یکی از اتباع فضل اله حروفی بوده سوء قصدی بشاه رخ نمود بآنکه آن صریح
کارگر گردید و احمدلر کشته شد میرزا قاسم الانوار را با احمد مدکور
همدست دانست و آن شاعر صوفی مشرب مجبور شد هرات را ترک گویند بسمرقند
رود در آن شهر میرزا الخ بیک اراو توجه نموده ولی پس چند سال قاسم الانوار
بناحیه جام رفت و در سنه ۸۲۷ در آن حدود رحلت کرده .

قاسم الانوار دارای دیوان شعر و چند منظومه بطریقه مثنوی است ، این ابیات

اراست :

ما ما بو بوده ایم در اطوار کایات

نیش از بنای حانمه و دیر و سومان

اند میان حکایب بیعام در گذشت

حون با منی همیشه چه حاجب بمرسلات

ار ما خلاف دوست بیاید که با حبیب

هرامه بوده ایم در ادواح و اذات

کاتبی در نیشانور یا نیشانور دنیا آمده است میر علی شیر

نواتی و دولت شاه اشعار او را نهایت پسندیده اند ولی حاهی

ایراد کند که آن اشعار یک نواحب نیست و آنرا تشبیه

کاتبی
نیشانوری

بشتر گریه کرده است. این شاعر دارای دیوان غزلیات و قصاید است و منظومه حسن و عشق و ناظر و منظور که بطرز مثنوی است از آثار طبع بلند اوست. کاتبی مدتی مسافرت کرده و در آخر به تصوف گرویده است و در سنه ۸۳۸ بدرود حیات گفته .
این ابیات از اوست :

ای دل از خواهی که پاشی دره عرت سوار

اسب همت را به میدان قناب بار تیز

تا شود واقعدلت امر " هر کاری که هست

بند هستی سر سر در پای اهل راز ریز

گر شود کم گوهر جانت چو بیری خاک فقر

مگرددان دین رهگذر بر دل عمار و باز بیز

ور بحق داسته جای نشست و خاست را

خواه در ارمن نشن و خواه در ایخار خیز

ملا نورالدین عبدالرحمن جامی یکی از شعراء صوفی مشرب

و از نویسندگان بزرگ ایران است و سرآمد فصحاء عصر

خویش بوده و در رشته های مختلف، آثار گرامرایی از خود

بیادگار گذاشته است . جامی در سنه ۸۱۷ در حاتم (در خراسان) متولد شده و در خرد

سال به تحصیل علم و کمال پرداخته و گوی سعت را از دیگران بر بود . جمعی

از محققین او را آخرین شاعر بزرگ ایران دانند که در رشته های مختلفه دست داشته

است . جامی هیچگاه طریق تملق اهل زمان پیمووده وجود را برای کسب محتاج

دیوی پست ننموده و قد در مقابل هیچ امیری خم نکرده است معذک صیبت فصل

و کمالش از شرق تا غرب عالم اسلام پیچید . چنانکه نا از مؤسس سلسله تیموریان

هند در نامه و میر علی شیر نوائی در مجالس النهایس و حمسة المتحیرین و دولتنامه در

تذکره الشعراء و سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی در تحفة سامی هر اسب وصل و کمال و

بلندی طبع آن شاعر بزرگ زاد کر کرده اند. جامی در سنه ۸۹۸ هجری بدرود حیات گفت

عبدالرحمن
جامی

مهمترین آثار نثر او از این قرار است . نفعات الالاس (تذکرة بزرگان صوفیه)
 شواهد النبوة ، شرح لمعات عراقی ، لوامع (شرح فصوص الحکم شیخ محی الدین)
 بهارستان ، تفسیر سورة فاتحه ، شرح چهل حدیث واحادیث ابوزر ، رساله در طریق
 سوریان و تحقیق مذهب آنان ، شرح قصاید تائبه و میمیه صمر بن الغاری عارف
 مشهور مصر ، شرح اولین ابیات مثنوی رومی موسوم به نی نامه ، رسالتی در عروض
 و قافیه ، موسیقی ، صرف و نحو و معما دارد . مجموعه منشآت جامی هم از آثار
 قابل توجهی است که از او باقیمانده .

با قدرتی که جامی در نثر نویسی داشته نظم او آثار نثرش را تحت الشعاع
 گذاشته است . جامی دارای سه دیوان جداگانه است که هر يك عنوان جداگانه ای
 دارد از این قرار . فاتحه الشباب ، واسطه العتد ، و حاتمة الحیات - اما مثنویات او
 موسوم به هفت اورنگ عبارت از منظومه های دریل است :

سلسله الذهب ، سلاهان و اسفال ، تحفة الاحرار ، سحرة الابرار ، یوسف و
 زلیخا ، لیلی و عجنون ، حردنامه سکندری ، این دو بیت از يك غزل معروف است :

پیش از باب حرد شرح مکن هسکل عشق

مکتة خاص مگو مجلس عام است اینجا

جامی از عشق تو شد مست نه می دید نه جام

مزم عشق است چه جای می و جام است اینجا

همچنین این بیت راوست :

یسودم آسروز من از طایفه درد کشان

که نه از ناک نشان بود و نه از ناک نشان

سایر شعراء باید دانست که امیر علی شیر نوائی که حامی فضلا و مشوق

سعراء و دانشمندان و موسیقی دانان و نقاشان عصر خود بود

و مقام و رادت سلطان حسین بایقرا را داشته ، شخصاً مرد فاضل و با کمالی بوده ولی

شبهت او در زبان ترکی پیش از فارسی است ،

علوم و ادبیات در دورهٔ تیموریان ۳۹۹

سایر شعراء معروف آن دوره از اینقرائند . عارف هراتی صاحب تالیف
حال نامه وفاتش در سنهٔ ۸۵۳ اتفاق افتاد و او را شای سلیمان ساوجی میگفتند .
شیخ آذری اسفراینی (متوفی در ۸۶۶) پابا سودائی ابیوردی (متوفی در ۸۵۳)
علی شهاب ترشیزی و امیر شهاب سبزواری (متوفی در ۸۵۷) و نسیمی رقلسی
هراتی از شعراء آبدوره اند .

فصل هشتم

صنایع ایران

از آغاز حمله مغول تا تأسیس سلسله صفویه

در زمان مغول بواسطه فتح بلاد مختلفه بدست چنگیز و جانشینان او و ارتباط صنعتگران ایرانی و چینی تغییرات حالت توجهی در معماری و مخصوصاً در کاشی کاری رخداد اما طرز معماری ایام سلجوقیان و ساختن گنبد چنانکه در حای خود شرح آن گذشت نه فقط در زمان مغول ازین برون بلکه تا اندازه ای هم پیشرف نمود . آنچه در اینیه زمان مغول بیشتر حالت توجه است شکل دزدی گندهاست که تقریباً نجم مرغی است و دیگر برعکس اما کنی بواسطه کاشی است مهمترین سائی که از آن دوره به یادگار مانده مصره الحایتو سلطان محمد خدا بنده است که معجظه آن دارای هفت ضلع است و بر فراش گنبدی افراشته شده در هر طرف این بنا سه درگاه است و در گاه میانه وسیعتر از دودر گاهی است که در اطراف آن واقع گردیده است بالای آن بناه هشت ضلعی خطوط کوفی است و در هر زاویه آن مناره ای برپاست

معماری
و تزئین

معماری ایام تیموریان چندان تفاوتی با دوره چنگیزیان ندارد و اصول آن یکی است ولی از زمان تیمور مسجدهای گنبددار بیش از پیش طرف توجه واقع گشت . نمونه کمال این قبیل مسجدها قبل از صفویه مسجد کمود تعزیر است که در زمان قراقویونلوها بنا گردیده بالای صحن مسجد گنبدی افراشته شده که از هفاس دیش از گنبد بالای محراب است این مسجد دارای درگاه مرتفعی است که بالای آن به شکل نیم طاقی است.

در این بنا يك طرز کاشیکاری جدید مشاهده میشود و از این حیث تاریخ ساختمان آن مسجد مبدأ تزئین مخصوصی در معماری محسوب میشود .

برای توضیح این امر لازم است قبلاً تذکر دهیم که از زمان چنگیزیان - صنعتگران ایرانی ، چینی ، و هندی بایکدیگر مربوط شدند . چنگیز بعضی از قبایل ایرانی را بحدود چین کوچ داد و هلاک و جمعی از صنعتگران چینی را در ایران مقیم ساخت و از تبادل افکار این صنعتگران کاشی کاری پیشرفت جدیدی نمود و استعمال آجرهایی که کنار آنها را مینائی میکردند در انبیه معمول شد و صنعتگران ایرانی در روی کاشیها تصاویر مختص چینیان را با کمال مهارت ترسیم نمودند و کاشیهای ساخت ایران در تمام دیبای متمدن و حتی در چین نهایت شهرت نمود . ولی در هر حال قبل از بناء مسجد تبریز چنانکه گفتیم در زمان معول فقط در کنار آجرهایی که در بعضی از ساختمانها بکار میبردند لعاب یا مینا استعمال مینمودند و این آجرها جزء بنا محسوب میشد ولی در مسجد تبریز مشاهده میشود که مینا را بر روی قطعات معجرا (کاشی) که جزء بنا نیست استعمال کرده و بعد آسرا بر روی دیوار و حداث الصاق نموده اند این قبیل کاشی کاری گرچه نهایت بر رینف بنا میافزاید ولی آن قطعات لطیف با معارم حوادث را بیاورده چنانکه بسیاری از کاشیهای قرن نهم و دهم از بین رفته در صوریکه کاشیهای زمان معول باقی مانده است

اسناد هر تسمند در نطق ۲۲ مرداد ۱۳۰۴ در عمارت وزارت فرهنگ راجع

بایبیه آن ادوار چنین بیان نموده

« صلیت ایران همیشه باقی بوده و تعبیر نیافته است در اکثر جاها مثل مصر یونان و حتی ایتالیا و رود طوایف حارحی احوال مردم آن نواحی را کم یا بیش معبر دادولی در ایران برعکس مهاجرین سبب نایر انبیا مستهلك و ایرانی شده اند ، شرح حرایبهای وحش انگیر چنگیر که او را بلیه الهی میتوان نامید در متون تواریخ مصوط است که چه نوع دره جو ایران اهتمام داشت معدلك در همان اوقات

در زمان جانشینهای او در نقاط شمالی ایرانی اینیه و آثار معظم که بکلی باسلور ایرانی نباشند دیده میشود.

بعد از چنگیز مجدداً امیر تیمور جهانسوز نیز برای خرابی و اتمام ایران قد علم میکند اما چیری نمیکند که بایسقر برای کتاب شاهنامه مقدمه مینویسد و شاهرخ در تخت جمشید بنامت خود اشعاری در روی سنگ نوشته یابین طریق شهادت بعضی و شرافت گذشته ایران میدهد. بدلائل مسطوره فوق اینیه و آثار ایران را بالأصله آثار ملی محسوب میشود «الح»

راجع به آبگینه سازی بسیاری از محققین را عقیده بر آن است که صنعتگران ایرانی نه فقط استادان این فن بوده اند بلکه المصاق مینا بر روی آبگینه و قندیل‌های مساجد و اختراعات آنها و قندیل‌های مشهور «قللونی» که در مصر ساخته شده از روی نمونه‌هاست که «قللون» از ایران به مصر آورد و حتی در کارخانه‌های مصری بسیاری از صنعتگران ایرانی خدمت مینمودند.

سایر صنایع

بافت قالیهای آن ادوار با رشته‌های ابریشم و طلا بعمل می‌آمده و رنگ آن اغلب لاجوردی یا سبز زمرودی و لاک‌کی و خاکستری بوده است نقش آن عبارت از چمن بررگی است پراز شاخه و برگ و در هر زاویه آن چمنهای کوچک متشابه است در همیشه آن مرغهایی مشاهده میشود در حالت پرواز یا پلنگها و غزالایی است که در حست و حیزند و گاهی هم سوارانی در روی بعضی از آن قالیها دیده میشود که باری در دستدارند. در قرن هشتم و نهم هجری قالیهای معروف به محلی حله بوجه را نمود.

در آن ادوار فن قلم رنی در روی خود و انواع اسلحه و جواهر نشانند و روی آنها نهایت معمول گردید اما بر روی حنجر و قدارها آیات قرآنی نقش میشد و قبضه شمشیرها اغلب طلا و نقره مرصع به فیروزه یا زمرود و یاقوت بود است. سایر هنرها از قبیل منسک‌کاری، ندهیب، تحلیلید، خوش نویسی و نقاشی

طرف توجه بوده و صنعتگران ایرانی در تمام این رشته‌ها لیاقت فطری استعداد و ذوق سلیم خود را ابراز داشته‌اند در اواخر ایام تیموریان و بامداد ظهور صفویه نقاشان بزرگ مانند احمد تبریزی، جهانگیر، بخاری بوحور آمده‌اند ولی از همه معروف تر بهزاد است که در زمان سلطان حسین بایقرا و شاه اسمعیل صفوی میزیسته است. راجع باین استاد بزرگ در فصل مربوط به صنایع عهد صفویه اشاره خواهد شد.

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از حمله مغول تا صفویه

تاریخ	وقایع
چنگیز یان - ایلیخانان	
۶۱۷	قتل و غارت لشکر چنگیز در بخارا ، اتوار ، حمد ، محمد ، سمرقند عربیت
۶۱۷	سحراریم از لشکر چنگیز در تعقیب حواریه‌شاه و قتل و غارت آنها در فروری
۶۱۷	رحلت حواریه‌شاه در حریره آسکون
۶۱۸	قتل عام در حواریم ، ترمه ، بلخ ، بدخشان ، بامیان ، سرو ، نیشابور ، هرات
۶۲۴	بدست و حبسای مغول
۶۲۴	رحلت چنگیز
۱۲۸-۱۲۰	شهادت خلایق‌الدین حواریه‌شاه در اسمهان ، ری ، تهریز ، احلاط ، گرگستان و غیره
۶۵۱	عربیت هلاکو از طرف منگوقاآن به دست ایران
۶۵۳	قلع و قمع اسمعیلیان و ویران شدن حصار و قلاع آنها بدست لشکر هلاکو
۶۵۶	انقراس خلافت پس‌عیسی و کشته شدن مستعصم
۶۷۵	شکست فاجعه‌ناشکر آباقاخان از سلطان مصر سیدالدین قلاوون
۶۸۳	دستگیر شدن احمد نکودار و کشته شدنش با امر ارغون
۶۸۴	کشته شدن حواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان ناصر ارغون
۶۹۰	قتل سعدالدوله و رحلت ارغون
۶۹۴	پهلاکت رسیدن گیج‌اتو (در زمان او صدرالدین احمد ربطایی وزیر گشت و یک گوبه اسکامی «خاور» معمول گردید)
۶۹۴	مطالعه نیکو اصول و عذارجان
۷۰۳-۶۹۵	مدت سلطنت عازراجان: جنگ او با مصریان و اصلاحات علم کنفوسی بدستور حواجه رشیدالدین فصل‌الله
۷۱۶	رحلت الحاق‌تو سلطان محمد خدابنده
۷۱۸	کشته شدن رشیدالدین فصل‌الله
۷۳۶	رحلت سلطان اموسجید
جلایریان	
در حدود ۸۱۴-۷۴۰	مدت اقتدار جلایریان (شیخ حسن ذیلکایی ، سلطان اویس ، سلطان حسین و سلطان احمد)
مطهریان	
در حدود ۷۱۵-۷۳۶	مدت حکمرانی مطهریان (محمد هزارالدین ، شاه شجاع ، رین‌العابدین ، یحیی ، منصور)

سال هجری	وقایع
۷۸۴-۷۳۸ در حدود ۷۸۵ تا ۶۵۴	<p>سر به ازان امرای کورت تیموریان</p>
۷۸۴	فتح سرخس ، هرات ، طوس ، اسفراين ، کلات مفسست تیمور - فتح سمرقند و
۷۸۵	سرستان و میشاد تیمور در آذربایجان
۷۸۶	فتح ایالات واقع در ساحل جنوبی بحر خزر
۷۸۸	تسخیر سرخس ، خرم آباد ، آذربایجان ، سجستان ، گرجستان
۷۸۹	تصرف سلیمان ، ارومیه ، نایرید ، اورروم ، اوزبکان ، احوالط
۷۹۰	قتل عام اسبهان نامر تیمور
۷۹۵	دفاع مردانه منصور آق مظفر و انقراض آن سلسله بدست تیمور
۸۰۱	قتل و عارت تیمور در هند
۸۰۵	حکمت مشهور آقره شکست سلطان نایرید و اسیرشدنش در دست تیمور
۸۰۷	لشکر کشی تیمور بحلب چین و رحلت او
۸۰۸-۸۲۲	لشکر کشیهای شاهرخ برای فردستانندک قدمه های داخلی
۸۰۰	فوت شاهرخ
۸۵۲	کشته شدن الیه بیک نحرینک پسرش
۸۵۴	کشته شدن عبداللطیف پسر الیه بیک
۸۷۲	شکست ابوسید از اورروم حسن و کشته شدنش
۱۱۱	رحلت سلطان حسین نایرید
قراقویونلو	
۸۰۹	فتح آذربایجان مفسست قراقویونلو و شکست ابونکر تیموری
۸۲۳	فتح سازه ، قرورین و سلطانیه از طرف قراقویونلو
۸۲۳-۸۳۹	سلطنت اسکندر پسر قراقویونلو و کشته شدنش بدست پسرش قباد
۸۷۲	کشته شدن جهان شاه (حاکم حرمان و سواحل دریای خزر مافی کشور ایران و عراق عرب بدست این پادشاه بود)
۸۷۳	انقراض سلسله قراقویونلو در زمان حمله پسر جهان شاه بدست اورروم حسن
آق قویونلو	
۸۷۲	افتدار اورروم حسن در ایران پس از قتل جهان شاه
۸۷۹-۸۷۸	حکمت های اورروم حسن با عثمانی های (سلطان محمد فاتح)
۸۸۲	رحلت اورروم حسن
۸۸۲	(سلسله آق قویونلو را شاه اسمعیل صفوی منقرض نمود)

باب سوم

از صفویه تا افتر از سلسله قاجاریه

فصل اول

صفویه

ملاحظه در تاریخ ایران پیدایش سلسله صفویه از چند نقطه نظر نهایت اهمیت را دارد و از همه مهمتر مسئله وحدت ملی ایرانیان و رسمی شدن مذهب تشیع (امامیه اثنی عشریه) و پیشرفت صنایع است .

گرچه پس از تسلط عرب ایرانیان شخصیت خود را از دست نداده و ملیت خویش را فراموش نکرده و در هر موقع رعام امور سیاست را بدست گرفتند و بالاخره در زمان آل بویه خلفا را دست نشاندۀ خود کردند معذک سلسله‌های ایرانی که در این کشور حکمرانی نمودند یعنی صفاریان و سامانیان، آل زیباروحی آل بویه کلبه کشور ایران را در قلمرو خود نداشتند و ایران که در زمان ساسانیان تشکیل یک دولت مستقل میداد و ملت ایرانی که دارای یک نوع اعمال متحد بوده است پس از اسلام بواسطه پیدایش سلسله‌های مختلف که هر کدام در قطعه یا قطعاتی از این مملکت بساط حکمرانی گسترده بودند مملکت ما دارای مرکز مشترکی که نقطه نظر عموم ایرانیان باشد نبود و آنچه ایرانیان را بیکدیگر مرتبط میساخت یکی زبان فارسی و لهجه‌های مختلف آن و دیگر آداب و عادات و اعمال ملی بوده که هیچگاه در این کشور از بین نرفت ، راست است که سلجوقیان اکثر ممالک اسلامی را تحت یک قوه در آوردند و هر کز پادشاهان بزرگی آن سلسله در ایران بود و امور

در دست ایرانیان اداره میشد و نمی توان گفت سلطنت البادسلان، ملک شاه و سنجر تسلط بیگانه بوده (چه اینان گذشته از اینکه بخلق و خوی ایرانی متخلق شدند، سیاست امور را در دست ایرانیان گذاشته بودند) معذک اختلافات سخت مذهبی رشته ایجاد ایرانیان را چنین از هم گسیخته بود که نتیجه آن در زمان حمله مغول معلوم گشت که بسوختن خوانز شاهیان را ازین برده بلاد ایران را مسخر کردند. همچون در ایام سلطنت عازان خان و الحایتو (ایلخانان) و شاهرخ تیموری این وحدت میسر شد و اول کسیکه توانست اساس وحدت ملی را بر روی پایه محکم حلل ناپذیری گذارد اولین پادشاه صفوی شاه اسمعیل بزرگ است که نه فقط تمام کشور ایران را در تحت یک حکومت درآورد بلکه بواسطه رسمی کردن تشیع هم اهالی ایران را یکدیگر متحد و متفق نمود و هم آنان را بر این داشت که دیگر ریز بار قوم مسلمان دیگر نروند. کسایکه از حکومت پیروان مذهب مختلفه سب با یکدیگر و بیگانگی فرق مذهب شیعه که همه ایرانی بوده اطلاع می دارند بچون میداند که در آن دوره که مذهب مهمترین وسیله پیشرفت مقاصد سیاسی بوده و علم و معرفت در میان اکثریت اهالی چندان رواج نداشته سلاطین بزرگ صفویا چه خدمت گرانهای با ایران و ایرانیان کرده اند. بسیاری از ایرانیان از صد اسلام بهجات ملی و مذهبی طرفدار علی علیه السلام و اولاد او بودند و این فکر در در و در ایران قوت گرفت و طرفداران حدی پیدا کرد و با اینکه شیعیان بکرات دچار صدمات و رحمت شدند تشیع ازین نرفه تا اینکه مذهب رسمی شد مسئله مهم دیگر آنکه در موقع طلوع آفتاب اقبال صفویه خلافت عثمانی مدارج اقتدار و حلال می نمود و لشکر خلفا به فقط در آسیا و مصر پیشرفتهای مهمی نموده بود، بلکه اروپا را تهدید کرده و با طریش رسیده بود. پیدایش سلسله صفویه چلو گیری از پیشرفت آنان در آسیا کرده و استعمال ایران را محفوظ داشت. البته در این تألیف مختصر جای شرح و بسط خدمات این سلسله خایله نیست. علیهذا مهمی چند سطر اکتفا نموده بدکر وقایع میپردازیم و راجع بپیشرفت صنایع در آن عصر در جای خود شمای گفته خواهد شد.

نسب سلسله صعوبه به صفی الدین اردبیلی میرسد که در زمان خویش قندهار اهل عراقان بوده و بردگان و رجال مملکت او را نهایت محترم میداشتند . بحث در هویب احساند شیخ صفی که نسب آنها را مورخین با امام همام موسی کاظم علیه السلام میرساند خارج از حدود این تالیف است . شیخ صفی در سنه ۶۵۰ هجری بدینا آمده پدرش امیرالدین حمرانیل و مادرش دولتی نام داشته است ، بشیخ زاهد گیلانی دست ارادب داده و دختر او بی بی فاطمه را بعقد خویش در آورده است .



« مقررۀ شیخ صفی در اردبیل »

پس از فوت شیخ زاهد شیخ صفی رئیس آن سلسله گردید و مردانی بحدود شصت قیام کردند و حتی در آسیای صغیر ازای پیروان و اصاع و دایئ گشت . پس از شیخ صفی پسر من صدرالدین حای او بگروید (۷۳۵) و در سنه ۷۹۴ تا کمال احترام در تبریز برهد و تقوی پسر برد و قاسم الانوار شاعر معروف یکی از مردان او بوده . پس از صدرالدین پسرش حواحه علی معتدای آن سلسله گردید و در واسطین در سنه ۸۳۰ بدرود حیات گشت و پسرش شیخ انوار همیم صعب بود . در شرح باران حای از نسب *

بعد از شیخ شاه پسر کهنتر او شیخ جنید جانشین او شد .

شیخ جنید مدیاری بکر رفت و طرف توجه او رون حسن حکمفرمای مقتدر آق قویونلو واقع گردید .

اورون حسن حواهر خود خدیجه را در حواله نکاح او در آورد و باین وسیله سریدان شیخ جنید را بطرف خود جلب کرده و ده هزار ارض و میان سلجوق حاصر بخدمت او گشتند و باعث خوف و هراس جهان شاه حکمفرمای آذربایجان و عراقین گردید . شیخ جنید در جنگ با شروانشاه کشته شد و پسرش شیخ جنید نزد اورون حسن مهربان گشته دختر او را که عالم شاه بیگم نام داشت بگسرت . شیخ جنید اساع خود را امرداد تا بجای کلاه ترقی کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترک) بر سر گذارد (دوازده ترک در دوازده امام است) از همین جهت این جماعت موسوم به « قویونلو » یا سرخ سر گشتند . شیخ جنید مانند پدرش در جنگ با شروانشاه یعقوب کشته شد (۸۹۳) .

شاه اسمعیل

شاه اسمعیل پسر شیخ جنید و عالم شاه بیگم دختر اورون حسن است . ۸۹۲ هجری متولد گشته و هنگامی که پدرش در سن ۸۹۳ در جنگ با شروانشاه و آق قویونلوها کشته شد ، بیش از یکسال نداشت . شاه اسمعیل و دو برادرش در دست سلطان یعقوب پسر اورون حسن آق قویونلو گرفتار و اسیر گشتند ولی چون مادر آنها حواهر یعقوب بود آن سلطان از ریختن خون ایشان در گذشته آنها را باستحسان فادس تبعید کرد چنانکه در ضمن وقایع آق قویونلوها ذکر کردیم بایستقر پسر یعقوب بن اورون حسن لسکری از شیر و ایلیان تربیت داده بچنگ پسر عم خود رستم بن مقصود که سریر آق قویونلوها را تصرف کرده بود شتاف . رستم صلاح در آن داشت که اولاد شاه جنید را از توقیف خارج کرده و با آنان دست اتحاد داده بامریدان فدائی آنها رفع بایستقر را نماید . بنابراین برادر بزرگتر

را که سلطانعلی نام داشت به تبریز بحواست و بنا کمال خوشروئی و احترام از او پذیرائی کرده او را وادار نمود که بچنگ بایستقر که پدرش یعقوب شیخ حریرد را کشته بود بشتاید . سلطانعلی دراهر بایستقر را شکست داده او را بکشت چون دستم ازشر بایستقر خلاصی یافت از سلطانعلی هم اندیشناک گشت و حواست روع او را هم بنماید . یکی از مریدان قضیه را به سلطانعلی افشاء کرد و سلطان باندبیل

فرار نمود ولی درحوالی

شماخی دشمنان او را

دستگیر کرده و در سنه

۹۰۰ کشته شدند و اسمعیل

را حای خود معین کرد

شاه اسمعیل و برادر

دیگرش سالامت به

اندبیل آمدند سپس

بحاس رشب و لاهیجان

و شب بشاء رفتند

حکمران لاهیجان

(کاز کیا میرزا علی)

چند سال بحرمانه از

آمان ندرائی کرد و

دورروز در امر سلیمان

بر بغداد شیعیان آبخدود

اخر روزه میسگست

اگر اهدیم از آبخدود به

مرد مادر خود در اندبیل رفت و اسمعیل در ابتدا با همت نصر صوفی بطرف اندبیل

حرکت کرد ولی در راه طارم و حالحال در عرض مرل گروهی از شیعیان آسیای صغیر



« شاه اسمعیل اول »

وشام بوی می پیوستند چون وارد دیبیل شد حکمران تر کمن آنجا سلطان علی-
 بك چاکرلو او را مجبور به ترك آشهر کرد. اسمعیل به طرف آستارا رفت
 و در سنه ۹۰۵ در سن سیزده یا چهارده سالگی شروع با اقدامات اساسی نمود و با
 مساعدت به قبیله که دست بیعت باو داده بودند یعنی استاجلو، شاملو، تگلو،
 روملو، و اساق، ذوالقدر، افشار، قاجار و صوفیان قراباغ بحرکت درآمد و پس
 از زیارت مقابر اجداد خود در دیبیل و طلب دعای حیرامادریز خود از راه قراباغ
 و ارزنجان به شیروان رفت چون اخبار قیام شاه اسمعیل در اطراف منتشر گشت
 مردمان او از سوریه، دیار بکر و سیوانی زیر بیرقش گرد آمدند و با هفت هزار نفر
 از رود (گر) گذشته پاشاه شیروان موسوم به «فرخ یسان» به جنگید و نزدیک گاستان
 بکلی او را شکست داده به قصابی پدر خویش که شروانشاه در آن قتل دست داشت
 او را بکشت و سلسله شیروانشاه را منقرض ساخت.

پس از گرفتن ماد کوبه، اسمعیل بجانب آذربایجان آمد و الوتدبیک پسر
 یوسف بك را شکست داد و نزدیک نخجوان جنگ سختی رخ داد که در آن لشکر
 آق قویونلوها سردازی امیر عثمان موصلی بکلی مغلوب و متکوب گردید الوتدبیک
 بدیاز بکر فرار کرد و اسمعیل مطهر و منصور وارد تبریز گشته بنام شاه اسمعیل
 تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد (۹۰۷).

شاه اسمعیل تصمیم گرفته بود که مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران کند و
 اعتقاد بسایر خلفا را از ایران براندازد. علماء شیعه تبریز از این اقدام اندیشناک
 گشتند و شاه اسمعیل را از کثرت اهل تسنن و واژگونی حجت مستحضر کرده
 خواستند او را بقسمی مدصرف سازند تا حطه سیه بر ملا خوانده نشود ولی پادشاه
 صفوی چنین جواب داد: مرا باین کار باز داشته اند و جدای عالم با حصرات ائمه
 معصومین همراه هستند و من از هیچکس باك ندارم. تو ذوق الله تعالی اگر رعیت
 حرفی بگویند شمسیر عی کشم و يك کس را زنده نمیگذارم.

بنابر این مس از داخگذاری بتمام خطاء کسور خود امر کرد که شهادت

«شهدان علیاً ولی الله» را بریان آرند و حمله «حی علی خیر العمل» را در موقع اذان بلند بگویند.

در آن اوقات يك عده از امراء و اطراف حکمفرمایی میکردند از اینقراری: سلطان مراد (دعراقی) مراد بك بایندی (درپرد) رئیس محمد کره (دراپرقو) حسین کیای چلاوی (درسمان، خوار و فیروز کوه) باریک پرنایک (دعراقی عرب) قاضی محمد (درکاشان) سلطان حسین میرزا تیمور (درخراسان) امیر دوالنون (درقندهار) بدیع الرحمان میرزا تیموری (در بلخ) ابوالفتح بك بایندی (در کرمان) شاه اسمعیل عزم نمود که کلیه این امرا را از بین برده تشکیل دولت مقتدر مستقلی دهد. الوید بك چنانکه گفتیم پدیار بکفر فرار کرد و یکسال بعد در آذربایجان مراد نردیک شیراز شکست خوردده آن شهر در دست شاه اسمعیل افتاد و الیاس بکشور آمدند را حکمران فارس نمود، در کلمان که اکثر اهالی شیعه بودند شاه اسمعیل را با آغوش باز پذیرائی کردند. سپس شاه اسمعیل بجانب استرآباد رفته قلاع گلچندان و فیروز کوه را با خاک یکسان ساخت و حسن کیا اسیر گشت و امتحار نمود یزد بدست فاتح صعوی افتاده رئیس محمد کره بسختی تنبیه گردیده کشته شد. بایزید دوم سلطان عثمانی در همان احوال سمیرنه بندر بار ایران فرستاده هدایای قابلی پیسکش کرد

شاه اسمعیل سلحشور از سنه ۹۱۱ الی ۹۱۵ در عرب کسور خویش مشغول جدال بود و گردان یزیدی را بسختی تنبیه نمود.

سپس دیار بکر، احاطه بتلیس و ارجیش را سگرفت و در سنه ۹۱۴ تعداد فتح سد و شکرانه آنکه عتبات عالیات بدست او افتاده نماز گذارد و همچنین شیعیان هویزه که حضرت علی علیه السلام را بدرجه خدائی میستودند سیه کرد و رئیس آنان سلطان فیاض که خود را «ظهر الهی میدانست» گوسمائی داده سپس بدرقول رفت و شاه رستم رئیس لرها اطهار اطاعت کرد از آنجا پادشاه صعوی نماز آمد و از فارس سیروان رفته حسد بند برزگوار خود شیخ حیدر را باندبیل آورد و در بندر را سگرفت

اتباع شاه اسمعیل را بواسطه کلاه سرخی که بر سر داشتند قتل باش مینامیدند و اینان نهایت اعتقاد را باو داشتند و حتی در بعضی اوقات شاه صعوی مجبور بود از غلو آنها جلوگیری کند .

پس از فتوحات سابق الدگر شاه اسمعیل در مقابل خود سه حریف قوی دید یکی تیموریان که هرات و قسمتی از خراسان و آسیای وسطی را در دست داشتند دیگر اربکان ملو دراه النهر و ترکان عثمانی

خیال شاه اسمعیل از طرف تیموریان راحت بود چه سلطان حسین بایقرا که در یارش مجمع فضلا و اهل علم بوده و مانند شاه اسمعیل ولی به ناحرارت و جدیت او کوشش می نمود تا مذهب شیعه را حاشین عقیده سنت کند و با بر که در آسیای وسطی (ترکستان) حکمرانی مینمود از روی عقیده یابنا بمصلحت روزگار طرفداری از تشیع مینمود و چون اربکان خطری برای مملکت او نبودند صلاح در آن داشت که باشاه اسمعیل متحد گردد

رئیس اربکان شیعیانی یا شیک خان که از اخلاف چنگیز بوده پس از گرفتن سمرقند ، بخارا ، تاشکند و فرغانه در سنه ۹۱۱ خراسان را محل تاخت و تار قرار داد و در سال ۹۱۵ بطرف کرمان که قلمرو شاه اسمعیل بود دستمزدی نمود پادشاه صعوی از در مسالمت درآمد ولی جواب سجت شیند از این جهت در سنه ۹۱۶ قصد او را کرد و جنگ سختی در طاهر آباد (بردیک مرو) رخ داد که در آن لشکر اربک مغلوب و منکوب گردید و شیک خان کشته شد شاه اسمعیل امر داد تا اعضاء او را قطع کرده باطراف مملکت فرستاد و یک دست او را توسط درویش محمدیساؤل بردرستم روز افروان مازندران که بدوستی شیک خان می بالید و گفته بود دست من است و دامر شیک خان فرستاد رستم از کثرت اندوه مریض گشت و مرد .^۱

اما رابطه ایران و عثمانی روز بروز تیر و تر می گشت شاه سلیم حاشین بایریند دوم که خود را حلیفه اسلام خوانده بود از پیسرفی شاه اسمعیل و مخصوصاً انتشار

۱ - گرچه اربکان گوسمانی سجت یافتند ولی نباید تصور کرد که تکی ازین رفتند بلکه سالها اسباب رحمت فراهم آورده پادشاهان ایران بدو آنها مشغول بودند

منهّب تشیع و اقدامات شیعیان در آسیای صغیر افسوسناک گشت. در زمان بایزید هم شیعیان آسیای صغیر علم یا تیگری افزاشته خسارات زیادی به عثمانیان وارد آوردند از اینجهت هم بایزید و هم سلطان سلیم بقتل عام شیعیان آسیای صغیر پرداخته و قریب چهل هزار نفر از آنان از هفت ساله تا هفتادساله کشته شدند. معلوم است که این قبیل پیش آمدها چه تأثیراتی در ایران و خاک عثمانی می نمود. در آخر در سنه ۹۲۰ جنگ سختی در چالدران (بیت فرسنگی ترین) بین شاه اسمعیل و سلطان سلیم رخ داد و عده ای از ناموران ترک مانند حسن پادشاه بیگلربیگی روملو و ارس بک حکمران قیصریه و امراء ایران چون امیر سید شریف شیرازی و امیر عبدالباقی یکی از اخلاف شاه بمقاله ولی در حین کارزار کشته شدند و با تموری که ایرانیان در آن جنگ نمودند و ایستادگی کردند توپخانه عثمانیان کار خود را نمود یعنی شاه اسمعیل شکست خورده و عثمانیان واند تبریز شدند گرچه این شکست نهایت بر شاه اسمعیل گران آمد و گویند پس از این واقعه دیگر کسی او را حدان بدید معدنک ابرات آن موقتی بوده چه بعد از مراجعت سلطان سلیم محدوداً شاه اسمعیل بآذربایجان آمده واند تبریز گشت و کمافی السابق با تمام خیالات بلند خود ادامه داد تا اینکه در سنه ۹۲۰ هجری در سن ۲۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت بچنان ناگی حرامید.

شاه اسمعیل از پادشاهان بزرگ ایران است ایالات آذربایجان، عراق، خراسان، فارس، کرمان، خوزستان در قلمرو او بود و مدنی دیار کر، بلخ و مرو بحد اقتدار او در آمد بشهادت نویسندگان آن عصر اعم از شرقی و اروپائی این پادشاه هنگام زرم شیری بود خنجر دار و در مجالس بزم امیری گهر پار گویچه است بدشمنان خویش در بعضی مواقع قساوت بخرج داده ولی بطور کلی شاه اسمعیل در سبط عدل و جلوگیری از ظلم و مبع سپاهیان از بعدی بر اهالی نهایت هم گماشت دارای حسن صورت و سیرت بوده و بسبب مذهب شیخ اعتماد قلبی داشت. این پادشاه از سن سیزده سالگی لاسطیح در جنگ بوده و هم فرزند آنها پنج جنگ بزرگ است از اینتراز اول فرج سار سیر و پادشاه معروف بچنانی (۹۰۶)

دشمنان میپرداخت. تسلیم بایرید به سلطان عثمانی فقط مدت قلیلی صلح را بین دولتین برقرار داشت و مجدداً جنگ در گروت نظام دولت عثمانی در آنوقت در کمال انتظام بوده و توجه آن تفوق بر بسیاری از دول داشته است. سپاهیان شاه



شاه طهماسب اول

سلیمان چهارم به آذربایجان حمله آوردند و در بعضی اوقات کثرت سرما و برف و باران خسارات زیادی بآنها وارد آورد. همچنین بعد از آنکه فتنه و بیجوانی را آتش زدند. از طرف دیگر ایرانیان در جیش را باز گرفتند و در مقابل عثمانیان مردانه دفاع مینمودند و بطور کلی عثمانیها از پیشرفت های خود چنداں استفاده ننمودند. اما از بکان در تحت حکمرانی عمیدخان پسر شیبک خان بکرات نظری ایران لشکر کشی کرده و در طوس، مسهد، هراب، خسارات بسیاری وارد آورده خون اهل سمن بودید نسبت سیهیان فوق العاده خون و آزار روا

میدادند در تمام این حوال لشکر ایران بمحاربه و مدافعه مشغول بود و شرح این محاربات از حدود این مآلیت خارج است.

میتوان گفت در تمام مدت سلطنت شاه طهماسب ایرانیان لایمطع ناگر حیای در خشک بوده و کسانیکه از آن جماعت عیسوی مذهب بدین اسلام مشرف نمیشدند محکوم به فنا مینمودند

غیر از این جنگهای بزرگ، محاربات و وقایع کوچک دیگری هم رخ داده است منحصراً قیام یکی از احلاف شیر و انشاالله است که بدفع آن اقدام شد و لشکر کشی بطرف گیلان و شکست خان احمد یازدهمین امیر سلسله آن حدود است که در قلعه قهقهه محبوس گردید (۹۷۵). همچنین در تبریز از ادل و او باش فتنه‌ای برپا کردند که با زحمت زیاد تسکین یافت (۹۸۱).

شاه طهماسب در سنه ۹۸۴ جهان فانی را بدرود گفت راجع باحلاق این پادشاه روایات بسیار نقل شده و بهمین اکتفا میشود که شاه طهماسب حسب تقدس و تدبیر داشته و بخواهیهای خود معتقد بوده است با آنکه در دوره سلطنتش ایران همواره داخل در جنگ با دشمنان بوده این پادشاه جنگ را دوست میداشته و تهور فوق العاده بخرج نداده است. در بعض اوقات نسبت به مجرمین نهایت سخت گیری میکرد و به اشد عذاب آنها را عقوبت مینموده است گرچه رفتارش با همایون مورد پسند است ولی تسلیم کردن پایرید پدر از سلطان عثمانی محل ایراد مورخین است. با همه این احوال شاه طهماسب توانست در مدت سلطنت طولانی ایرانرا حفظ کند و ملت ایران هم از جنبه مذهبی با او نهایت علاقه را داشته است.

اسمهیل دوم

پس از شاه طهماسب پسرش محمد حداینده که چهل و پنجسال از عمرش میگذشت بعزت نایبائی از سلطنت استعفا داد و برادر کهنش حیدر فرصت را غنیمت شمرده در غیاب سایر برادرانش در قزوین مرتحت نشست. ولی طرفداران یکی از برادرانش موسوم به اسمعیل او را بقتل رساندند و چند روز بعد از شاه طهماسب اسمعیل پادشاه گشت. اسمعیل دوم از حبس ریخزن چون اقوام مردیگ خویش که بعضی هنوز طفل شیرخوار بودند بی شائبه به شیرویه پسر حسرو پرویز بیست این پادشاه صفوی از ترس اینکه مبادا احدی دعوت و حاجت کند چه در قزوین و چه در ایالات عندهای از بیگناهان را بکشد فقط سلطان محمد حداینده که نایب و وارسلطنت استعفا داده بود جان سلامت برد و از حسن اتفاق شخصی که مأمور کشتن عنان

میرزا در هرات بود و واسطهٔ پیش آمدن ماه رمضان فعل شیع خود را بتعویق انداخت و در آخر همان ماه حبر رحلت اسمعیل پرسید و آن شاهزاده که از عمرش پیش از شش سال نمیگذشت و اسماً حکمفرمای هرات بوده چنان به سلامت در برد و ایران از خود يك چنین پادشاه بردگی که در تاریخ معروف به شاه عباس کبیر است محروم نماند . اما اسمعیل پس از یکسال سلطنت در سنه ۹۸۵ بدرجرا شقاقت و در علت فوت او روایات مختلف است .

محمد خدا بنده

چون سریر صفویه از خود اسمعیل دوم پاك گردید محمد خدا بنده را با اینکه نابینا و از سلطنت قلاً استعفا کرده بود به شاهی اختیار کردند و از شیراز به قزوین آوردند و همراه او شاهزاده پریجان خانم که از زنان نالایق و جاه طلب و دحتر شاه طهماسب بود و پس از چند روز اضطراباتی که واقع گشت دست داشت بقتل رسید . همچنین خال او شمسال خان و فرزند اسمعیل دوم شاه شجاع را بسرای خاودان فرستادند و خانوادهٔ صفویه منحصراً شهبه محمد خدا بنده و چهار پسر او حمزه ، عباس ، ابوظالم و طهماسب

حمزه لیاقت فوق العاده ، در حرح دادولی در سنه ۹۹۴ بدست خداوردی نام کشته شد و ابوظالم ولیعهد گردید . این مسئله بطرفهٔ امان عباس میرزا که برادر بزرگتر بود و در حران اسماً حکمرانی داشت گران آمد و آن شاهزاده بمساعدت مرشد قلیخان استاجلو بقزوین آمده کسانی که در قتل برادر بزرگش حمزه میرزادستی داشتند بمکافات عمل خود رسانید و دو برادر دیگر خود را از دیده نابینا ساخته در قلعه الموت محبوس ساخت . محمد خدا بنده در سنه ۹۹۵ از سلطنت استعفا کرده آنرا به شاه عباس واگذاشت

بطوزکلی محمد خدا بنده پادشاه رشوف مندین ، خیر و دانشمندی بوده و در حق او گفته اند پادشاهی بود در ویس حاصل . یادرویشی پادشاه جلال در زمان او

از نکلن و گرجیها نفاق داخلی شاهزادگان ایرانی را مقتضای شمرده بنای تعدی بحاکم ایران گذاشتند و در بعضی موارد حمزه میرزا اظهار لیاقت و تهور نمود

شاه عباس بزرگ

شاه عباس اول از پادشاهان بزرگ ایران است که در طول سلطنت چهل و دو ساله خود ایران را باوج اقتدار و عظمت رسانید و در جهانگیری و جهانداری داد رشادت بنیاد الحق میتوان او را بزرگترین پادشاهانی که در این کشور حکم فرمائی کرده اند برآوردانست . در سنه ۹۹۶ هجری بر تخت سلطنت جلوس کرد که اوضاع ایران نهایت هرج و مرج و درهم و برهم بود . عثمانیان از طرف غرب و از نکلن از شرقی بهترین قطعات مملکت ما را تهدید می نمودند و در داخله رؤسا و قبایل قزلباشی خاصه مرشد قلیخان و علی قلی خان بدادخواه خویش رفتار نموده پادشاه وقت را آلب دست کرده بودند و بالاحرحه رشته امور گسیخته بود و بیم آن میرفت که در میان این گرداب دولت صعوبه منقرض و ایران عرصه ناخوش و ناآرامی و دستخوش اغراض امراء جاه طلب گردد . باینک چنین اوضاع و احوال شاه عباس در ابتداء امر چاره خردن بدید علیقلیخان در خراسان و در حسنگ با از نکلن کشته شد و خاطر شاه صعوبی از طرف او آسوده گشت و چون معلوم گردید که مرشد قلیخان خیال خود سری دارد و قصدش آن است که صاحب قصب و تاج ایران را آلب دست خویش کند او را در شاهرود بقتل رسانید سپس عطف توجه بمسائل خردخی کرد جنگیدن با عثمانیان و از نکلن را در یک موقع صلاح بدادست ، بنا بر این در ابتدا با عثمانیان از در مسالمت درآمد و بواسطه بهر قیاس که ممکن است خیال خود را از طرف آنان راحت کند با فارع البال به هدیه لشکر و دفع از نکلن بردارد بنا بر این سریر ، قارص صحیوان ، شماخی و علیس و قسمتی از لرستان را تا آن وا گذاشت و این ترتیب جلب رضایت آنها را فراهم کرد چون از این امر فارع گسب بلاد شیراز ، کرمان ، گیلان و خرم آباد و لرستان را مطیع ساخت . معمور دوالعدد و سایر یانغیان را که

دم از خود سری میزدند بمکافات عمل خود رسانید در آن احوال عبدالؤمن خان پسر عبدالله خان حکمسرمای اربکان در حراسان آتش فتنه افروخته آن بواحی بیاد عادت رفت ، شاه عباس عزم گوشمالی اربکان نمود ولی چون بطهران رسید بسختی ناخوش گشته قادر به حرکت نگشت بنابراین اربکان مشهد را غارت کردند و بسیاری اراگاهی آنرا بقتل رسانیدند .

همچنین سزوار در سنه ۱۰۰۲ بدست وحشیان افتاد و آنرا غارت کرده گروهی اراگاهی را شربت هلاکت چشاندند . اتفاقاً عبدالله حکمران اربکان بمرد و پسرش عبدالؤمن بدست اتاع خود کشته شد و در عمان اوقات شاه عباس صحت یافت و قبل از هر کار گوشمالی آبطایفه را بر خود واجب شمرد ولی این قوم با عادت این بود که چون حمر حر کب لشکر ایران را میشنیدید با سرعت تمام بدیار خود باز میگشند و سپاهیان ایران فرصت آنکه بدان برسند نمینمودند و در آخر شاه عباس چنان با سرعت حرکت کرد که دشمن را مجال فرار نداد و در سنه ۱۰۰۶ هجری بردیش هرات حمله سختی بین ایرانیان و اربکان رخ داد و چنان شکستی بر اربکان وارد آمد که مدتها قطعه خراسان را شر آن وحشیان در امان ماند .

چنانکه گفتم در همان احوال غیر ارضمان خارجی که دفع آنان بر شاه عباس واجب می نمود در داخله مملکت هم بعضی اراغ را با سر اطاعت بچپیده خیال یاغیگری داشتند که از آن جمله اسب یعقوب نام که بر فارس مسئولی شد و در آخر دستگیر گردیده بقتل رسید . هم چنین حاکم گیلان طریقداری از ترکان می نمود و گوشمال گردید و پادشاه ایران خود سران مارندران و لرستان را بجای خود نشانند پس از اینکه آتش فتنه در ایران فرونشست و دست اربکان هم کوتاه گردید شاه عباس به قزوین مراجعت نمود و در آنجا دو نفر از اتباع انگلیس سرانتنوی^۱ و سرزیرت شرلی^۲ که سب ترازی داشته و از اروپا بایران مسافرت کرده بودند ، آن دو سه را عیال کرد محتوی نامه س ملوکانه گسند در میان همراهان این دو برادر کاه آمده کسائی یافت میسند که در حق اسلحه سازی و توبیری اطلاعات

1 - Sir Anthony

2 - Sir Robert Sherly

وافی داشتند . شاه عباس از معلومات آنان برای تنظیم لشکر و تهیه اسلحه ناری استفاده نمود و از این حیث سپاه خود را مکمل و مجهز کرده برودی دادای ۶۰ هزار تصگه و پانصد توپ گردید .

شاه عباس گذشته از اینکه نفوذ رؤسای قزلباشی را بکسب و ادایم و کلیه سپاه را تحت نظر خویش قرار داد از قبایل مختلفه ایجاد فوج مخصوصی به نام شاهسون (شاه دوست) نمود و چون از اصلاحات لشکر فراغ حاصل کرد وقت آن رسید که شهرهای ایران را از دست عثمانیان که همواره مراحم دولت صفویه بودند مستحاص سازد .

جنگ شاه عباس با ترکان در سنه ۱۰۱۰ در اواخر سلطنت محمد ثالث سلطان عثمانی شروع شد و طولی نکشید که تبریز بدست ایرانیان افتاد و علی پاشا سردار عثمانی شکست خورده دستگیر گردید و ایروان و بغداد محاصره شد . در سال ۱۰۱۲ سردار دیگر عثمانی **جمالزاده سنان پاشا** با سده هزار مرد بجنگ ایرانیان شتافت . شاه عباس با شخصت هزار نفر بر او حمله کرد و نزدیک سلیمان لشکر دشمن را بکلی از پای در آورد . **جمالزاده** مجبور گردید بدیار بکر عقب نشینی کند و هم در آنجا از غصه مرد .

در تعقیب این جنگها و فتوحات دیگر چه در زمان محمد و چه در عهد مراد چهارم ، سلاطین عثمانی ، گرجستان ، شیروان ، آذربایجان ، کردستان ، بغداد ، موصل و دیار بکر بدست ایرانیان افتاد . ترکان از اهالی دشت قباچاق معاونت طلبیدند ولی بازم بین سلطانیه و تبریز بسختی شکست خوردند و چند نفر از سرداران عثمانی در آن جنگ کشته شدند .

روابط شاه عباس با حاکمان پادشاه هند حسنه بود و با اینکه قندهار بدست ایرانیان فتح شد ، موجب کنورت بین سلاطین ایران و هند نگردید چه پادشاه هندوستان در داخله خود گرفتار بود و میخواست با دولت مقتدر ایران روابط دوستی را تیره نماید

رفتار شاهنشاه ایران با تجار خارجی اعم از انگلیسی ، فرانسوی یا هلندی

که در ایران اقامت داشتند نهایت عاقلانه بود. در آن اوقات جزیره هرمز در خلیج فارس در دست پرتغالیها و مرکز تجارت آنان در خلیج فارس بود. شاه عباس تصمیم گرفت دست اجانب را از آن کوتاه کند و حکمران فارس امامقلیخان را با مأمور تسخیر محدود نمود و از کمپانی هند کشتیهای جنگی گرفته و از همه حیث لشکر ایران را مستعد کارزار کرد. کوشش پرتغالیها بجائی نرسید و در آخر سر سلیم هرود آوردند. از آن تاریخ بنام کمپرون که از دست پرتغالیها خارج گردید، سدر عباس نامیده شد. کمپانی هند تصور مینمود که کوتاه شدن دست پرتغالیها از خلیج بنفع آموئسه تمام خواهد شد ولی بزودی دانست که شاهنشاه ایران به بیگانگان اجازه نخواهد داد استحکاماتی در هرمز یا در بنادر خلیج بسازد.

شاه عباس به فطرت پادشاهی بود جهانگیر بلکه يك کشور پر آشوب و فتنه را مدلل به يك مملکت امن و آرام کرده یساعیانرا گوشمالی و طاعناترا تشبیه یسزا نمود. همین جهت باید گفت در حیث اندازی و آبادی بلاد آریادشاهان نامی عالم است. در عهد او عموم اثناعقرین آسایش بوده تجارت و صنعت رونق کامل داشت عهد او را دورهٔ بحدید و تکمیل صنایع توان نامید. مساجد عالی و عمارات باشکوه با مراعات دقیق فن، ریسبحس اصعبان که از آن تاریخ پایتخت صفویه شده بود گردید. به فقط اصعبان بلکه بسیاری از شهرهای ایران خاصه مشهد، اصفهان، فرح آماد، اردبیل، هروین، گلستان، استرآباد، تبریز، همدان در عهد او نهایی آباد گردید و اهالی آن نرومند شدند. در تمام ایران راهها، کاروانسراها و آب انبارها و فنوات ساحت و مخصوصاً زامسنگفرش مازندران یکی از کارهای بزرگ او است.

رفتار شاه عباس بطور کلی با بیروان مناهب محتلمه حسنه بود و اگر هم بر سپاه یا بر امرای عیسوی گرجستان سحت میگرفت اجزای مقاصد سیاسی را در نظر داشت و الا آن ناساه بزرگی از هر گونه تعصب بیجای منحصی دوری مینمود چنانکه پس از فتال در کل بجای بند رفتاری با ازمنیان، آنها را در اطراف ایران

خاصه در اصفهان (حلبا) جای داد و از حقوق آنها بقدری حمایت نمود و یافند ازهای در آسایش آنان بکوشید که بروی همه متمول گشتند همچنین یکی از نواحی اصفهان را خاص رددشتیان کرد و مراعات احوال آنها را از هر حیث بنمود و خلاصه الطاف حسروا به اش شامل حال عموم گردید

شاه عباس مخرجین را سخت سیاست میکرد ولی بدون لزوم هیچگاه احدی را سیاست نکرده است اختلاف روحا بدون را که ممکن بود موجب احتلال امور شود به تدبیر و حسن خلق فرومی نشاند در تنظیم لشکر زحمت فراوان کشید و نمود رؤسای قبائل خاصه امراء قزل داش را نکام و افواج شاهسون را از قبایل مختلفه ایحاد نمود .

شاهنشاه ایران با نداشتن بعصب بیجا معتقد و متدین بوده و در ترویج مذهب شیعه اثنی عشریه اقصی جهد خود را نموده است گویند دو هفته حرم مطهر شاه ولایت را با دست خویش هر روز جاروب می کرده و پیاده از اصفهان بریارت مشهد منور نامن الاثمه علیه آلاف التحية و الثناء مشرف شده است .

شاه عباس شخصاً شجاع و متهور بوده چنانکه وقتی پس از جنگ با چغاله براده هنگام شب اسیری را برد او آوردند و امر بکشتنش فرمود . اسیرانیم جان دسب به جنح کرده حمله به پادشاه نمود عملاً حراعهها خاموش گردید و امراء را خوف استولی گسب در آن میان شاه عباس آزار داد که آسوده ناشید و اوزا بنگرفتم . این پادشاه شجاعت را با تدبیر توأم نمود بیه موقع آعزاز حسگ نمی کرد و تافرص را مناسب میدانست شروع با امری بهینه بود

اسامی بعضی از دانشمندان آن عهد که طرف توجه آن پادشاه عالیشان گردیدند از اینفران است . میر محمد زاهد و شیخ بهاء الدین عاملی در حکمت و علوم دیگر محمد حسن قریری ، میر معری کاشانی در خوش نویسی ، مظفر علی ، زین العابدین ، صادق بک در عاسی و میسایوز . محشم ، وحشی در شعر . میرزا محمد کمانچه . استاد محمد مؤمن ، استاد سپسواز چهاربازی ، استاد معصوم کمانچه ، استاد سلطان محمد جنگی در موسیقی - حیدر ، محمد حرسد و فتحی در قصه خوانی

و شاهنامه خوانی - بدیهی است تعداد دانشمندی که در آن عصر میزیسته و از لطافت خسر وانه بهره مند می‌گشتند بیش از اینهاست و آن چند اسم فقط برای تذکر است تا معلوم شود شاه عباس در همان حال که حدود مملکت خود را از یکطرف به مرو، نسا، ابیورد و بلخ و از طرفی به نخبجوان، ایروان، دربند و باکو توسعه میداد در ترویج علم و کمال دقیقه‌ای فروگذاری ننموده است.

در صفحات تاریخ پر افتخار شاه عباس بزرگ چند سطر بی راجع بر رفتار او با اولادش مشاهده میشود که موجب خنده گیری مورخین است و از آن جمله کشتن فرزند ارشد خود صفی میرزا و نابینا کردن فرزند دینگرش خداینده میرزا است - قطع است که پادشاه بزرگ و دانشمندی مانند شاه عباس بدون علم و بصرف نهب اقدام باین اعمال نموده و چون باطن امر بر ما مجهول است حق ایراد بر يك چنین پادشاهی که کشور ما را با روح رفعت رسانده است نداریم . علی‌ای حال شاه عباس از کشتن صفی میرزا نهایت متأثر گردید ، قتلگاه او را دست قراد داد و کسانی که در حق او سعایت کرده بودند تشویه و محازات نمود و از آن تاریخ همواره لباس ساده و بدون ریش می پوشید و هنگام برع روان و صیب نمود پس صفی میرزا موسوم به سام میرزا را پادشاه سازید . شاه عباس در سال ۱۰۳۸ هجری بعد از چهل و دو سال سلطنت در فرح آباد مازندران به زود حیات گف

شاه صفی

سام میرزا موقعی که بر تخت دشت بیس از هفده سال دناش و نام سام صفی بر خود گذاشت این پادشاه جوانی بود بی تجربه و باز پرورده تربیتی که لایق شاهرادگان است نیافته بود و از حر مسرا بر حسب سلطنت حلوس کرد . سام بر این یا سعایت دیگران و یا در اثر خلق و حیوی خود دستمست گشود و ترحم در خودی



«شاه صمصام»

و بیگانه سمود بسیاری از شاهزادگان و ازرگان و امرآء که جنمات شایمی به قتل رساید و از آنجمله است امامقلی خان حاکم فارس که در جنگها لیاقت بحرح داده در زمان شاه عباس اول حریره هر مرزا از پرتعالیها بگیرد خلاصه ظلم و ستم شاه صمصام از حد نگذشت . در زمان او درنگل بخراسان تاختند ، قندهار بدست هندوها افتاد ، عثمانیها اندیشه فتح آذربایجان نمودند ولی بواسطه شدت

سرمای رومستان و کمی آذوقه مجبور به بازگشت شدند و سواران ایرانی آنها را تعقیب کرده بسیاری از ایشان را کشتند در هر حال بغداد به عثمانیان واگذار شد . همچنین اهالی گیلان آغار یا عیگری نمودند ولی بروی روع طعیان آنها شد سپس قلعه ایروان بدست شاه صمصام فتح گردید و وفات این پادشاه در سنه ۱۰۵۲ رح داد

شاه عباس دوم

پس از شاه صمصام پسرش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در آن هنگام چون بیس از ده سال از عمرش میگذشت و در آء امور را در دست گرفته در دست میخانهها بهایب کوشش نمودند ولی چون شاه عباس دوم بر شد رسید در شرب افراط کرد و حرکاتی از او سرزد که شایسته مقام سلطنت نبود . نا همه این احوال این پادشاه در بسط عدل و داد حدیب نمود حکام و امرآئیکه نسبت بر پیردستان ظلم و اححاف روا می داشتند تسختی بسببه می کرد نسبت به کلیه مداخله دیده احترام میگریست

و میگفت ایمان امری است قلبی و فقط خدای تبارک و تعالی حاکم باطن است

نه من که پادشاه ظاهرم و از این جهت تمام اتباع را بیک نظر می‌نگریست و نسبت به عموم (جز در موقع هستی) رأفت می‌نمود. در زمان او قندهار که صفی‌میرزا از دست داده بود فتح شد و کوشش جهان‌شاه و اورنگ زبس‌پادشاهان هند برای بدست آوردن آن شهر بجائی نرسید همچین یکی از امراء ازبک امام‌قلی خان نام به ایران پناه آورد شاه عباس در حق او نهایت احترام را بجای آورد و جوانمردیها کرد. دیگر آنکه حکمران بلخ نادر محمد از بیم شاه جهان که طمع در ملک او نموده بود به شاه عباس پناهنده

« شاه عباس ثانی »

گشت این پادشاه در حق او هم فوق‌العاده احسان کرد و حتی لشکری برای کمک او فرستاد. چنانکه بنظر میرسد مناسبات او با عثمانیان حسنه بود و در ایام او امنیت در مملکت حکمرانان، بازار تجارت و احوال و عموم تجار و صنعتگران داخلی و خارجی قارغ‌النال در ایران رندگی می‌کردند. بطور کلی ما در نظر گرفتن اعمال خود کردار بد او می‌توان گفت شاه عباس ثانی پادشاه نسبتاً خوبی بوده است. در سال ۱۰۷۸ هجری دیگر شتافت.

شاه سلیمان

پس ارشاه عباس ثانی پسر بزرگش صحنی میرزا نام شاه سلیمان بر تخت نشست و بیست و نه سال سلطنت نمود و هزار گونه بیرحمی و قساوت قلب از او سر زد هنگام غضب یا در پایان هستی احدی از ندیمان او را جان خود ایمن نبودند. بریدن دست و گوش و بینی یا در آوردن چشم نرد او از کارهای معمولی بود و آنانکه مقربتر بودند بیشتر دچار بلا و مصیبت می گشتند چه پس از آنکه سدیمان را به افراط در شرب تکلیف می نمود باندک خلافی عذیب میکرد. شاه سلیمان پادشاهی بود ضعیف العقل و خوشگذران در زمان او از بکان اطراف خراسان را مجمل تاحت و تار قرار دادند و سواحل بحر حرر عرصه قتل و غارت ترکان قنچاق گردید یکی از امراء این پادشاه که معام وزارت را داشت شیخ علی خان زندگنه است کدمردی بود محرب و بیادیات متأسفانه شاه سلیمان این وزیر دامنند را هم از خود بر نهانند. آری در دوره این پادشاه امنیت در ایران حکمرا بود ولی این امر نتیجه هبت سلطنت بود که از زمان شاه عباس بزرگ در قلوب اهالی حای گرفت و الاینداد شاه سلیمان که در زمان او دولت صغویه ضعیف و درو باقر اص نهاد عموم را خسته خاطر کرد و کسی رضایت نداشت گویند این پادشاه در امور مملکت چنان لائالی بود که وقتی خاطر ترکان را با گوشرد کردند و گفتند که چون در کان باغی سوریان اروپا صلح نموده اند عنقریب فارغ المال بایران خواهند تاخ با کمال خو سردی جواب داد اصفیان مرا پس است باری در سنه ۱۱۰۶ شاه سلیمان بندود حیات گفت پس از او سلسله صغویه چنانکه خواهیم دید در آستانه انقراض قرار گرفت

فصل دوم

سلطنت سلطان حسین

فتنه افغان و انقراض سلسله صفویه

پس از شاه سلیمان امراء دولت و حواجه سرايان برای اینکه امور کشور را بدو حواجه خويش در دست گیرند و بدون بیم ، انقراض شخصی خود را بموقع اجرا گذارند ، حسین میرزا که شاهزاده ای بود صعیب النفس و موهوم پرست بر تخت صفویه نشاندند ، سلطان حسین قلبی داشت پادشاهی ولی از خصایص پادشاهی محروم بود . تحت تأثیر امراء حائن و دمرض و عالم تمایز ، ریاکار که هم او را مصروف به امور جزئی نمودند در آمد ، از این رو در آغاز سلطنتش اقدام به سبب قرار دادن مدرسه ها ، شکستن خمها ، بستن اموا میسکندها ، رنجاندن پیروان ادیان مختلفه از عیسوی ، زردشتی و غیره نمود حتی فرق مختلفه اسلامی ادیت و آراء بسیار دیدند بر اع شیعیه و سنی بالا گرفت و صوفیان محصور به ترک دیار شدند چه خانقاهها حراب گردید و صاحبان آنها بی بلد شدند . ضعف در ارکان دولت روح داد ، خدمتگذاران لایق و امراء کافی دل سرد گشتند و سلسله صفویه با قریبای سریع نیروی و انقراض میرفت از طرف دیگر یکتقرن انیب و پیش بیامدن حادثه مهمی پس از شاه عباس بزرگ اهالی بلاد و لشکریان زاتن پرور و خوشگذران موده بود و این هم مرید مرعوب شد چنانکه لشکریان توانست با کمال سهولت خود را از قندهار به اصفهان رساند . توضیح این واقعه آنکه در آن اوقات قندهار جزء بلاد ایران بود و برای حلو گیری از طعیان اهالی آن حدود شده سلطان حسین

میر حسین خان والی گرجستان را که بکیش اسلام درآمده بود و از همراه لایق و کافی
 شمار میرفت بحکمرانی آن حدود مأمور ساخت . گر گین خان دست تعدی بعمل
 و جان اهالی دراز کرد و شکایت افغانان در دیار پادشاه صفوی مؤثر نیفتاد بلکه
 گر گین خان «میرویس» نام را که دارای حسب و نسب و از قبیله بزرگ افغان
 بود و سمت کلانتری قندهار را داشت دستگیر و به اصفهان فرستاد و تقاضای حبس
 او را نمود . میرویس که مرد زیرک و باهوشی بود و بزودی ضعف دولت صفوی و
 بیکفایتی سلطان حسین را بداندست و نزد او تقرب حاصل کرد و اجازه زیارت بیت الله
 را گرفت . در این سفر از علماء بزرگ سنت فتوی گرفت که مجاربه با شیعیان
 موافق احکام شرع است پس از مراجعت به اصفهان در بد گوئی از گر گین خان
 دقیقه فرو گذاری ننمود و شاه صفوی را با او بدگمان کرد تا اینکه موفق گردید
 مجدداً کلانتر قندهار شود . میرویس پس از ورود به قندهار بار و ساء قبایل بساخت
 و آنانرا بمخالفت بادولت ایران برانگیخت و فتوی علماء سنت را بجهت خود قرار
 داد ولی در ظاهر با گر گین اظهار موافقت و دوستی میکرد تا آنکه وقتی او را دعوت
 نموده با همرا هانش بقتل رسانید و سپاه گرخی که در آن حدود بود متفرق ساخت
 نصایح سلطان حسین که بتوسط محمد جهانی بام و محمد خان حاکم هرات
 به میرویس نمود سودی بحسبید بلکه بر حرکت و خسارت او افزود و پیغام آوردن را
 معین نمود . شاه سلطان حسین چاره حرج جنگ بدید و بعد از تأمل بسیار خسرو خان
 برادرزاده گر گین را بطرف قندهار فرستاد و آن شهر محاصره گردید ولی سودی
 حاصل نشد و معلوب گشت همچنین میرویس لشکر دیگری را که به فرماندهی
 محمد رستم خان در مقابل او آمده بود شکست داد و بر افتدارش در آن حدود افزوده
 گشت تا اینکه بدرد حیات گشت

پس از او برادرش میر عبدالله جای وی نشست و مایل بود بادولت ایران از در
 صلح در آید ولی محمود سر میرویس که هنگام فوج بدیدر هیجده سال داشت
 بمخالفت عم خود برخاست و او را بکشت . در همان اوقات اوضاع ایران در هم و
 بر هم بود کردها نادر دیک اصفهان بتاخت و دارمسهول بودند و آزاد خان ابدالی

هرات را بگرفت و سعی قلیخان که مأمور مقابلہ با آبان بود در جنگ با آزادخان کشته شد . همچنین عربهای عمان دست تعدی بر حرایر خلیج فارس دراز کردند . این اوضاع و احوال محمود را در اندیشه آن انداخت که قصد سایر بلاد ایران نماید و طمع در سلطنت کند . بنابراین با کمال سهولت از راه سیستان بکرمان آمد و انواع ظلم و ستم پدهالی آن حدود را و ادب یکی از سرداران نامی ایران نطفی خان افغان را بسختی شکست داد و آن را از آن شهر برآید و شیراز رفته در صدد جمع آوری لشکر گردید تا پادشاه صوبی را خدمتی لایق نماید ولی بجہاتی برودی معزول شد و برادرش فتحعلیخان هم که سب وزارت داشت و در دفع فتنه افغان همت میگماشت بدسیسه حکیم یاسی و یکی از ملا نمایان از کار بیعتاد و حتی از دیده محروم گشت .

عجب ایحاست که در آن موقع هر کس خواست خدمتی نماید از نظر شاه سلطان حسن اعتاد به قسمی دل سرد گردید که دیگر میل بخدمت ننمود مثلاً والی گرجستان که در دفع لر گیها اقدام میکرد از طرف سلطان حسن با او امر شد با دیگر در امور آنها دخالت نکند و والی قسم یاد کرد و آپادشاه بر حسب دست سمسر کند



«شاه سلطان حسین»

«النتیجه لر گیها شیروان و شماخی را بگرفتند در محافل این حوادث سلطان حسن بدعا و آداب معمول گردید و ملاها مردم را بونه میدادند ، در دستن سرا حواصه ها برآید

کوشش و حدیب بعمل آمد اما محمود در سن ۱۱۳۵ سنایسب و پشهر از هرد افغان و بلوچ محدد ارسستان مکرمن آمد و آن شهر را گرفت ولی از عهدت نسخیر قلعه از آن برآمد

همچنین نتوانست یرد را تصرف در آورد و مجامع اصفهان و سپاه گیس

سلطان حسین حواس پادان پانزده هزار تومان او را از تسخیر اصفهان منحرف نماید و محمود آنرا رد کرده و صفت دولت صفوی را دانسته به گلناباد در دو رسیگی اصفهان آمد.

پس از اختلاف بن امراء سلطان حسین بنابه سوایند والی عربستان که کثرت لشکر داشت و مرد حائنی بود تصمیم بجهنگ گرفت و پنجاه هزار لشکر با بیست هزاره توپ در مقابل محمود فرستاد، لشکر ایرانی دارای لباسهای فاخر بوده و اسبان آنها نگامهای زرین داشتند و وسایل راحتی آنها از هر حیث فراهم بود برعکس لشکر افغان دارای لباسهای پاره و اسبهای لاغر بودند اوضاع لشکر ایران و افغان و جهنگ گلناباد درست زمان پردگردد سوم و سپاه ایران و جهنگ قادسیه را بظن می آورد چه در آن اوقات هم عربهای برهنه با سپاهیان باشکوه و حلال ایرانی برابر شدند. لشکر افغان را بیست آلی چهل هزار نوشته اند و عدّه از زردشتیان ایران هم که از حوز عالم نمایان به سنگ آمده بودند با آنها همراه گشتند با همه این احوال چنانکه ذکر شد افغانان از عهده تسخیر ارض کرمان و شهر یرد در نیامدند ولی بقای امراء لشکر و بی نظمی امور نظام ایران در جهنگ گلناباد فتح را نصیب افغانان نمود قسمی که ماند داشتن توپ از عهده مدافعه بحونی بر آمدند بلکه خود را بتو چیان ایرانی رسانیده آنها را وادار کردند تا ایرانیان هدف گلوله نمایند پس از آن محمود فرج آباد را که مستحفظین آن احصا شده بودند و بلا مانع بود بگرفت و از آنجا به حلما آمد و آنجا خود را در تصرف خود در آورد خلاصه اصفهان محاصره شد و قصور سلطنتی و کاهبای عالی واقع در خارج از شهر بنسب دشمن افتاده کار و اسرا و اسب طبل گردید دهات زیبای اطراف خراب شد در شهر قحطی سختی رخ داد گوشت گوسفند و الاغ هم برای خوردن پیدانه میشد حتی برگ درخت و چرم هم که چند روزی اهالی با آن اعاشه میکردند بنسب همی آمد خناره صدها از بیچارگان که از گرسنگی جان داده بودند مناظر زشت انگیزی در کوچه و برون تشکیل میداد.

محمود در ابتدا در میان خوف و رجاء بود زیرا با آنکه در گلناباد لشکر ایران

را دفع کرد تصور اینکه بسهولت بتواند بر اصفهان غلبه کند نمی نمود و حتی پیشنهاد صلح کرد ولی قبول نینماد در یکی از قری اصفهان (اصفهانک) جمعی از مسکنه اطراف گرد آمده یکمرتبه بر افغانان تاختند و بسیاری از آنان را کشند عم محمود برادر و واپس عیش اسیر گشته بهلاکت رسیدند. همچنین محمود سیستانی با ده هزار مرد برای استخلاص اصفهان نزدیک شهر گشت ولی محمود او را بفریفت و بحکمرانی مستقل خراسان وی را امیدوار کرده از آن خیال منصرفش نمود. فتحلی در شهر روز بروز سخت تر می گردید و افغانان جسورتر میشدند اهالی بیچاره هر روز شاه را ترغیب بجهنگ می کردند و از هر طرف فریاد خلق بلند گشت ولی بیکیفایتی والی عربستان مانع از اقدام بجهنگ گشت حتی یکی از امراء لایق احمد نام که رشادتی بخرج داده بود بر وایش مسموم گشت، وفوت او تولید یأس در دلها نمود در آخر سلطان حسین چاره جز این ندید که بادیب خویش تاج سعوی را تسلیم محمود کند بنابراین در همان اوقات با جمعی از امراء از شهر خارج شده باندوی افغان رفت و محمود را فرزند خود خوانده تحت و تاج تسلیم نمود. روز دیگر افغانان وارد پایتخت صفویه گشتند (۱۱۳۵ هـ) از جهنگ گلنا باد تا تسلیم شدن سلطان حسین هفت ماه اصفهان محاصره بود

محمود ابتدا خواست از روی عدل حکمرانی کند از این جهت چند روزی در آسایش حال اهالی نگوشید و کسانیکه سلطان حسین حیانت کرده بودند مجازات کرد حتی املاک والی عربستان را ببرادر او داد و در حق پادشاه بخت برگشته صفوی میکی نمود. برای تدبیر امور ایران را با افغانان شریک کرد تا از کار دانی اهالی این مرز و بوم استعاده کرده باشد حتی نسبت باتباع دول خارجه ملاطفت نمود ولی این رفتار بیکو چندان طول نکشید و محمود سدل بیدک وحشی خونخوار گردید و علت عمده این تغییر اخلاق آن بود که محمود دچار اشکالات گشت و لایق آنکه یک چنین کشور وسیعی را اداره کند بود. گذشته از آنکه ایران با در بر بازار و فرهنگ در فکر انتقام بودند از وضع پریشان ایران، روس و عثمانی را بمکر آن انداخت تا از این جوان یعماصیمی برید لشکر امپراطور روس بداعسنان آمد و در بند را بگرفت